



Islamic Azad University, Lahijan Branch

Jurisprudence and Criminal Law Doctrines

آموزه‌های فقه و حقوق جزاء

Homepage: <http://jcld.iaiu.ac.ir>

Vol.4, No.4, Issue 16, Winter 2025, P: 1-26

Receive Date: 2025/11/05

Revise Date: 2026/01/18

Accept Date: 2026/01/18

Article type: Original Research

Online ISSN: 2821-2339

DOI: 10.71654/jcld.2026.1232119

Methods of discovering justice in Sunni jurisprudence literature

Ali Amin Barkosaraei¹Sayyed Mohammad Taqi Karimpour Al-Hashiem²Sayyed Ali Jabbar Golbaghi Masouleh³

Abstract

The intervention of justice in the scope of jurisprudential chapters and discussions, in addition to the internal and subjective nature of justice, demonstrates the importance and necessity of discussing the methods of discovering justice in Islamic jurisprudential schools; just as the inclination towards approximation in the field of research jurisprudence justifies conducting research in the jurisprudential literature of Sunni schools in order to obtain grounds for approximation with the literature of Imami jurisprudence; therefore, the present article, by referring to the written literary heritage of Sunni jurisprudential schools, attempts to describe the opinions and views of Shafi'i, Hanafi, Maliki, and Hanbali jurists regarding the methods of discovering jurisprudential justice, and seeks to explain the methods of discovering justice in the jurisprudential literature of the four Sunni schools. Research in the written literature of Sunni jurisprudence on the methods of Sunni jurists for discovering jurisprudential justice reveals that knowledge, evidence, testimony of the one justice, Shia, and Hasan Zahir are the most important and common methods visible in the written literature of Sunni jurisprudence for discovering jurisprudential justice.

Keywords: Justice, Jurisprudential Justice, Discovering Jurisprudential Justice, Methods of Discovering Justice, Sunni Jurisprudential Literature.

1. Department of Jurisprudence and Principles of Islamic Law, Cha.C, Islamic Azad University, Chalus, Iran a.amin8090@iaiu.ac.ir

2. Department of Jurisprudence and Principles of Islamic Law, Cha.C, Islamic Azad University, Chalus, Iran (Corresponding Author). mtka1351@iaiu.ac.ir

3. Department of Law, La.C, Islamic Azad University, Lahijan, Iran. SAJ.Golbaghi@iaiu.ac.ir



دانشگاه آزاد اسلامی واحد لاهیجان

Jurisprudence and Criminal Law Doctrines

آموزه‌های فقه و حقوق جزاء

Homepage: <http://jcld.liau.ac.ir>

سال چهارم - شماره ۴ - شماره پیاپی ۱۶ - زمستان ۱۴۰۴، ص ۲۶۱

تاریخ پذیرش: ۱۴۰۴/۱۰/۲۸

تاریخ بازنگری: ۱۴۰۴/۱۰/۲۸

تاریخ دریافت: ۱۴۰۴/۰۸/۱۴

DOI: 10.71654/jcld.2026.1232119

شاپا الکترونیکی: ۲۸۲۱-۲۳۳۹

نوع مقاله: پژوهشی

رویکردهای کشف عدالت در ادبیات فقه اهل سنت

علی امین بارکوسرای^۱

سید محمد تقی کریم پور آل هاشم^۲

سید علی جبار گلباغی ماسوله^۳

چکیده

مداخله‌ی عدالت در گستره‌ی ابواب و مباحث فقهی، کنار امر درونی و کیف نفسانی بودن عدالت، اهمیت و ضرورت بحث از رویکردهای کشف عدالت را در مذاهب فقه اسلامی، نمایان می‌سازد؛ چنانکه اقبال به تقریب گرایي در حوزه فقه پژوهشی، انجام پژوهش‌هایی را در ادبیات فقه مذاهب اهل سنت، جهت حصول زمینه‌های تقریب گرایي با ادبیات فقه امامیه، توجیه می‌کند؛ از این رو، نوشتار حاضر، با مراجعه به میراث ادبی مکتوب مذاهب فقهی اهل سنت، به توصیف آراء و دیدگاه‌های فقیهان شافعی، حنفی، مالکی و حنبلی، درباره رویکردهای کشف عدالت فقهی، اهتمام می‌ورزد و مترصد تبیین رویکردهای کشف عدالت در ادبیات فقه مذاهب چهارگانه‌ی اهل سنت است. پژوهش در گستره‌ی ادبیات مکتوب فقه اهل سنت، درباره‌ی رویکردهای فقیهان اهل سنت برای کشف عدالت فقهی، این نتیجه را فرا روی قرار می‌دهد که علم، بینة، شهادت عدل واحد، حسن ظاهر، اقرار مشهود علیّه و شیع، عمده‌ترین و متداول‌ترین رویکردهای قابل مشاهده در ادبیات مکتوب فقه اهل سنت برای کشف عدالت فقهی است.

واژگان کلیدی: عدالت، عدالت فقهی، کشف عدالت فقهی، رویکردهای کشف عدالت، ادبیات فقه اهل سنت.

۱. گروه فقه و مبانی حقوق اسلامی، واحد چالوس، دانشگاه آزاد اسلامی، چالوس، ایران. a.amin8090@iau.ac.ir

۲. گروه فقه و مبانی حقوق اسلامی، واحد چالوس، دانشگاه آزاد اسلامی، چالوس، ایران (نویسنده مسئول) mtka1351@iau.ac.ir

۳. گروه فقه و حقوق، واحد لاهیجان، دانشگاه آزاد اسلامی، لاهیجان، ایران. SAJ.Golbaghi@iau.ac.ir

مقدمه

وجود شمار چشمگیری از آثار فقهی تقریب‌گرایانه میان میراث مکتوب ادبیات فقه مذاهب اسلامی، نشان از این واقعیت دارد که از دیر باز، فقیهان مذاهب اسلامی، موضوعات و مسائل فقهی را با رویکرد تقریبی، بررسی می‌کرده‌اند.

مطالعه‌ی نوشته‌های فقهی، سایه گستر بودن شرط عدالت را بر شماری از فروع و مباحث فقهی، نمایان می‌دارد. درونی و نفسانی بودن وصف عدالت، خود، پرسش از چگونگی کشف آن را پیش روی می‌نهد و بایستگی موضوع ساختن پژوهش را درباره‌ی رویکردهای کشف عدالت، همراه با نگاهی تقریب‌گرایانه در فقه مذاهب اسلامی، آشکار می‌سازد؛ از این رو، نوشتار حاضر، برای دستیابی به پاسخ پرسش مذکور، با کاوش در گستره ادبیات مکتوب مذاهب فقهی اهل سنت، به روش توصیفی تحلیلی، آراء فقیهان حنفی، مالکی، شافعی و حنبلی را با هدف تبیین عمده‌ترین رویکردهای کشف عدالت در ادبیات فقه اهل سنت به بررسی می‌نشیند.

۱. معنای عدالت در لغت

عدالت، واژه‌ی عربی، مصدر باب فَعَلَ یَفْعَلُ، عَدَلَ یَعْدِلُ عَدَالَةً، به معنای: استواء، استقامت، راستی، راست کردن، رعایت برابری و تساوی، میانه روی در امور، حکم کردن به حق، معادل شیئی در وزن و اندازه و تقویم شیئی به غیر جنس آن، استعمال می‌شود (ابن منظور، ۱۴۱۴، ۱۱/۴۳۰-۴۳۴؛ زبیدی، ۱۴۱۴، ۱۵/۴۷۱-۴۷۵).

۲. تعریف عدالت در فقه اهل سنت

بررسی کتب منسوب به ائمه چهارگانه فقه اهل سنت و راویان و شاگردان آنان، نمایان می‌دارد: تعریفی از ابوحنیفه، مالک، شافعی و احمد حنبل، برای عدالت، مشهود و موجود نیست؛ با این وصف، در ادبیات فقه اهل سنت و نزد جمهور فقیهان اهل سنت، عدالت، نوعاً، به اجتناب از کبائر، عدم اصرار بر صغائر، تعریف می‌شود؛ اگرچه برخی، رعایت جانب مروت را نیز بر آن، می‌افزایند (ابن قدامه، ۱۴۱۴، ۴/۲۷۲؛ مقدسی، ۱۴۱۵، ۲۹/۳۳۶؛ ابن مفلح، ۱۴۲۴، ۱۱/۳۳۳؛ مرداوی، ۱۴۲۴، ۱۱/۳۳۳؛ مزنی، ۱۴۱۰، ۸/۴۱۹؛ ماوردی، ۱۴۱۹، ۱۷/۱۴۹؛ جوینی، ۱۴۲۸، ۱۹/۶؛ رویانی، ۱۴۳۰، ۱۴/۲۷۴؛ عمرانی، ۱۴۲۱، ۱۳/۲۷۴؛ نووی، بی‌تا، ۲۰/۲۲۷؛ ابن رشد، ۱۴۰۸، ۱۰/۸۱؛ مَوَاق، ۱۴۱۶، ۸/۱۶۲؛ جندی، ۱۴۲۹، ۷/۴۶۱؛ قرافی، ۱۴۱۶، ۱۰/۲۰۱؛ رُعینی، ۱۴۱۲، ۸/۱۶۲؛ دسوقی، بی‌تا، ۴/۱۶۵).

فقیهان اهل سنت، در توجیه تعریف مذکور، چنین استدلال می‌آورند که بدون شک، مطالبه‌ی بیش از اجتناب از ارتکاب کبیره و عدم اصرار بر صغیره، مردمان را در حرج قرار می‌دهد و تضییع حقوق آنان را در پی دارد (سرخسی، ۱۴۱۴، ۱۶/۱۲۱؛ ابن ابی عز، ۱۴۲۴، ۴/۴۱۵؛ زَبَلَعی، ۱۳۱۳، ۴/۲۲۶-۲۲۵؛ ابن

نجیم، بی‌تا، ۹۵/۷؛ کاسانی، ۱۴۰۶، ۲۷۰/۶؛ ابن مازّه، ۱۴۲۴، ۳۱۱/۸، ۳۱۲؛ ابن مودود، ۱۳۵۶، ۱۴۹/۲؛ ابن عابدین، بی‌تا، ۸۶/۷).

از این رو، در فقه مذاهب اهل سنت، فردی به عدالت توصیف می‌شود که از ارتکاب گناهان کبیره، پرهیز می‌کند، بر ترک صغایر، مواظبت دارد و ارتکاب گناهان صغیره‌ی چندانی از وی نمایان و آشکار نیست.

۳. رویکردهای کشف عدالت

ادبیات مکتوب مذاهب چهارگانه فقه اهل سنت، وجود شش رویکرد را برای کشف عدالت گزارش می‌دهد:

۱-۳. علم

علم شخصی قاضی به عدالت آدمی، یکی از رویکردهای کشف عدالت است که ادبیات فقه اهل سنت، از آن، سخن می‌راند و فقیهان مالکی، شافعی و حنبلی نیز آن را امری اجماعی، اتفاقی و غیر اختلافی می‌خوانند (جندی، ۱۴۲۹، ۴۷۵/۷؛ قرطبی، ۱۳۹۸، ۹۰۱/۲؛ قرافی، ۱۴۱۶، ۹۰/۱۰؛ علیش، ۱۴۰۹، ۳۶۰/۸؛ کشناوی، بی‌تا، ۲۲۵/۳؛ ماوردی، ۱۴۱۹، ۱۷۸/۱۶؛ عمرانی، ۱۴۲۱، ۴۴/۱۳؛ ابن قدامه، ۱۳۸۸، ۵۰/۱۰؛ مقدسی، ۱۴۱۵، ۴۲۸/۲۸، ۴۸۷؛ مرداوی، بی‌تا، ۲۸۵/۱۱، ۲۸۶؛ بهوتی، ۱۴۱۴، ۵۱۹/۳؛ رحیبانی، ۱۴۱۵، ۵۱۰/۶؛ ابن ضویان، ۱۴۰۹، ۴۶۶/۲).

از این رو، همه فقیهان مذاهب چهارگانه اهل سنت، اعتقاد دارند: قاضی و حاکم، در صورت عالم بودن به عدالت، به علم شخصی خود عمل می‌کند و اقامه‌ی بینه و تزکیه‌ی شهود را مطالبه نمی‌کند؛ هرچند اگر طرف دعوا، تزکیه‌ی شخص مذکور را از قاضی، طلب کند؛ چه اینکه اعتبار علم قاضی، فوق خبر مزگی است. قاضی، تنها، در صورت جهل و عدم علم به عدالت فرد است که به تحقیق و تفحص از احوال وی می‌پردازد (مالک، ۱۴۱۵، ۵۷/۴؛ سرخسی، ۱۴۱۴، ۸۸/۱۶؛ ابن مازّه، ۱۴۲۴، ۱۰۲/۸؛ شیخی زاده، بی‌تا، ۱۸۹/۲؛ ابن عابدین، ۱۴۱۲، ۴۶۶/۵؛ میدانی، بی‌تا، ۵۸/۴؛ عینی، ۱۴۲۰، ۱۱۷/۹؛ قاضی، ۱۴۲۵، ۲۰۹/۲؛ ۱۴۲۰، ۹۵۹/۲؛ بی‌تا، ۱۵۳۹/۱؛ صقلی، ۱۴۳۴، ۷۴۰/۱۵، ۵۴۱/۱۷؛ ابن بزیزه، ۱۴۳۱، ۱۳۵۷/۲؛ دَمیری، ۱۴۲۹، ۸۴۰/۲؛ بَنانی، ۱۴۲۲، ۲۳۸/۷، ۲۸۸؛ زُرْقانی، ۱۴۲۲، ۲۴۶/۷؛ رُعینی، ۱۴۱۲، ۱۵۱/۶؛ عدوی، بی‌تا، ۱۷۵/۷؛ دسوقی، بی‌تا، ۱۴۲/۴، ۱۵۰، ۱۵۸، ۱۵۹؛ دردیر، بی‌تا، ۱۵۸/۴؛ امیر مالکی، ۱۴۲۶، ۱۱۱/۴؛ شیرازی، بی‌تا، ۳۸۵/۳؛ جوینی، ۱۴۲۸، ۴۸۰/۱۸، ۱۴۳۰، ۱۷۴/۱۱، ۲۸۰/۱۴؛ بغوی، ۱۴۱۸، ۱۸۶/۸؛ رافعی، ۱۴۱۷، ۵۰۰/۱۲، ۵۰۹؛ غزالی، ۱۴۱۷، ۳۱۷/۷؛ ابن صلاح، ۱۴۳۲، ۳۷۲-۳۷۳؛ نووی، بی‌تا، ۱۳۴/۲۰؛ ۱۴۱۲، ۱۵۶/۱۱، ۱۶۷، ۱۷۳؛ دَمیری، ۱۴۲۵، ۲۲۱/۱۰، ۲۲۹؛ أنصاری، بی‌تا الف، ۳۱۲/۴، ۳۱۵؛ بی‌تاب، ۲۴۱/۵، ۱۴۱۴، ۲۶۴/۲؛ ابن حجر، ۱۳۵۷، ۱۴۹/۱۰؛ شربینی، بی‌تا، ۲۲۳/۵؛ رملی، ۱۴۱۴، ۲۵۹/۸، ۲۶۴).

افزون بر اجماعی بودن رویکرد علم قاضی برای کشف عدالت که آن را در فقه اهل سنت، بی نیاز از دلیل می‌سازد. فقهاء مالکی، شافعی و حنبلی، در توجیه رویکرد کشف عدالت، با علم شخصی، چنین استدلال می‌آورند که حکم به عدم پذیرش علم شخصی قاضی، برای کشف عدالت، به تسلسل می‌انجامد؛ چه اینکه عدم پذیرش علم شخصی قاضی، کشف عدالت را به بینه و شهادت عدلین، منوط و وابسته می‌سازد و پذیرش شهادت هر یک از دو شاهد بینه نیز به کشف عدالت آنان مشروط است و شهادت هر یک از شهود بینه‌ی اخیر را نیز نمی‌توان پذیرفت، مگر پس از کشف عدالت آنان و در نتیجه این سلسله تا بی نهایت امتداد می‌یابد، جز اینکه با علم قاضی به عدالت بینه، قطع و دفع گردد (ابن صلاح، ۱۴۳۲، ۳۷۲/۴؛ ابن قدامه، ۱۳۸۸، ۵۰/۱۰؛ مقدسی، ۱۴۱۵، ۲۸/۲۸؛ تنوخی، ۱۴۲۴، ۵۵۶/۴؛ ابن مفلح، ۱۴۲۴، ۱۷۹/۱۱؛ زرکشی، ۱۴۱۳، ۲۵۸/۷؛ ابن مفلح، ۱۴۱۸، ۱۸۶/۸، ۲۰۰؛ مرداوی، بی‌تا، ۲۸۵/۱۱؛ بهوتی، بی‌تا، ۳۴۸/۶؛ رحبانی، ۱۴۱۵، ۶/۵۱۰؛ ابن ضویان، ۱۴۰۹، ۶۶۷/۲) و البته، نمی‌توان برای دفع تسلسل مذکور، از این توجیه، سخن راند که با عدالت ظاهری شهود، تسلسل، منقطع است؛ زیرا آشکار بودن عدالت شهود، امری نادر است و بی شک، توقف احکام، بر آن، چیزی جز تضییع حقوق را در پی ندارد (جندی، ۱۴۲۹، ۴۷۵/۷).

ناگفته نماند: اگرچه در فقه مالکی، علم شخصی قاضی، یکی از رویکردهای کشف عدالت است؛ اما فقه مالکی، علم قاضی را در دادرسی نمی‌پذیرد و آن را شیوه‌ی کشف حقیقت و واقعیت و مستند حکم دادرسی و قضاوت نمی‌داند. فقه مالکی، تفاوت مذکور را بین اعتبار علم شخصی قاضی، به اینکه آن را برای کشف عدالت می‌پذیرد و یکی از رویکردهای کشف عدالت می‌شمارد، ولی برای قضاوت و دادرسی، نمی‌پذیرد، چنین توجیه می‌کند که قاضی با دیگران در تعدیل و کشف عدالت، شریک است و از این رو، در مظان تهمت قرار نمی‌گیرد؛ خلاف علم قاضی به اقرار و انکار طرفین دعوا که در روند امر قضاء و دادرسی قرار دارد (علیش، ۱۴۰۹، ۸/۳۶۰؛ کشاوی، بی‌تا، ۲۲۵/۳).

۲-۳. بینه

بینه و یا شهادت دو شاهد عادل، به عدالت شخص، دیگر رویکرد مسلم و شایع کشف عدالت است که در ادبیات فقه تمامی مذاهب چهارگانه فقهی اهل سنت، به وضوح، مشهود است و از این رو، می‌توان آن را نزد فقهاء اهل سنت، امری مورد اتفاق و اجماعی دانست.

ادبیات فقه اهل سنت، بیان می‌دارد: به هنگام جهل به عدالت، اقامه‌ی بینه، مطالبه می‌شود و با ادای شهادت دو شاهد عادل که به وجوه و طرق تعدیل، عارف هستند، عدالت، کشف و اثبات می‌گردد (مالک، ۱۴۱۵، ۵۷/۴؛ شافعی، ۱۴۱۰، ۶/۲۲۱؛ مزنی، ۱۴۱۰، ۸/۴۰۸؛ جوینی، ۱۴۲۸، ۱۸/۴۸۷؛ رویانی، ۱۴۳۰، ۱۱/۱۱۸، ۱۷۶، ۱۴/۲۸۰؛ بغوی، ۱۴۱۸، ۸/۱۸۷؛ عمرانی، ۱۴۲۱، ۱۳/۴۸؛ رافعی، ۱۴۱۷، ۱۲/۵۰۳؛ نووی، بی‌تا، ۲۰/۱۳۵؛ بلقینی، ۱۴۳۳، ۴/۳۴۱؛ منهجی، ۱۴۱۷، ۲/۲۸۵؛ ابن قدامه، ۱۴۱۴، ۴/۲۳۱؛ ۱۳۸۸،

۵۷/۱۰، ۵۸، ۶۰؛ ابن تیمیه، ۱۴۰۴، ۲۰۷/۲؛ تنوخی، ۱۴۲۴، ۵۵۹/۴؛ ابن مفلح، ۱۴۲۴، ۱۸۱/۱۱، ۱۸۸؛ زرکشی، ۱۴۱۳، ۲۶۲/۷؛ ابن مفلح، ۱۴۱۸، ۲۰۳/۸، ۲۰۵؛ مرداوی، بی‌تا، ۲۹۳/۱۱؛ مقدسی، ۱۴۱۵، ۵۰۹/۲۸؛ حجاوی، بی‌تا، ۴۰۲/۴؛ ابن نجار، ۱۴۱۹، ۲۹۰/۵؛ بهوتی، ۱۴۱۴، ۵۲۰/۳، ۵۲۲؛ بی‌تا، ۳۵۱/۶، ۳۵۲؛ ابن ابی تغلب، ۱۴۰۳، ۴۵۵/۲؛ خلوتی، ۱۴۲۳، ۸۳۰/۲؛ رحیبانی، ۱۴۱۵، ۵۱۲/۶).

فقیهان حنفی و مالکی، گاه، در پی گزارش از این رویکرد، آن را بدین توجیه، مستظهر می‌دانند که شاهد عادل، خلیفه و قائم مقام قاضی، در تعدیل است و خبر و شهادت دو عادل، حجت شرعی و مثبت احکام است (سُغدی، ۱۴۰۴، ۷۷۶-۷۷۵/۲؛ سرخسی، ۱۴۱۴، ۸۹/۱۶، ۹۱؛ ابن مازَه، ۱۴۲۴، ۱۰۵/۸؛ عینی، ۱۴۲۰، ۱۱۷/۹؛ سمرقندی، ۱۴۱۴، ۳۷۳/۳؛ حدادی، ۱۳۲۲، ۲۲۷/۲؛ قاضی، ۱۴۲۵، ۲۰۹/۲؛ بی‌تا، ۱۵۳۹/۱؛ صقلی، ۱۴۳۴، ۷۳۹/۱۵، ۵۴۱/۱۷، ۵۴۴؛ قرطبی، ۱۳۹۸، ۸۹۹/۲؛ لخمی، ۱۴۳۲، ۵۳۷۴/۱۱؛ ابن رشد، ۱۴۰۸، ۱۱۲/۱۰؛ ابن بزیزه، ۱۴۳۱، ۱۳۶۰/۲؛ قرافی، ۱۴۱۶، ۲۰۷/۱۰؛ جندی، ۱۴۲۹، ۴۷۹/۷؛ دَمیری، ۱۴۲۹، ۸۴۹/۲؛ مَوَاق، ۱۴۱۶، ۱۷۲/۸؛ زروق، ۱۴۲۷، ۹۱۵/۲؛ رُعینی، ۱۴۱۲، ۱۵۱/۶؛ عدوی، بی‌تا، ۱۷۵/۷؛ کشناوی، بی‌تا، ۲۲۶-۲۲۵/۳).

۳-۳. شهادت عدل واحد

تمسک به شهادت عدل واحد برای کشف و احراز عدالت، رویکردی دیگری است که ادبیات مکتوب فقه اهل سنت از آن، گزارش می‌دهد؛ البته، بررسی کتب فقهی فقهاء اهل سنت، نشان می‌دهد: نزد فقیهان اهل سنت، در این باره اختلاف نظر وجود دارد که می‌توان با شهادت عدل واحد، عدالت شخص را کشف و اثبات کرد. ادبیات فقه اهل سنت، اختلاف درباره‌ی رویکرد مذکور را میان مذاهب چهارگانه فقهی اهل سنت، چنین گزارش می‌دهد:

کشف عدالت شخص، به استناد شهادت عدل واحد، یکی از رویکردهای مشهود در کتب فقهی فقهاء حنفی برای کشف عدالت است (جصاص، ۱۴۳۱، ۳۴/۸؛ ابن مودود، ۱۳۵۹، ۱۴۳/۲؛ زَیْلَعی، ۱۳۱۳، ۲۱۲/۴؛ شَلْبِی، ۱۳۱۳، ۲۱۲/۴، ۲۱۳؛ شیخی زاده، بی‌تا، ۱۹۰/۲؛ ملا خسرو، بی‌تا، ۳۷۳/۲).

اگرچه در کتب فقه حنفی، از ابوحنیفه و ابویوسف، منقول است که آنان، شهادت عدل واحد را برای کشف عدالت، کافی می‌دانند، ولی ادبیات فقه حنفی، از محمد بن حسن شیبانی، دیدگاه متفاوت و متقابلی با دیدگاه منقول از ابوحنیفه و ابویوسف گزارش می‌دهد؛ بدین بیان که محمد بن حسن شیبانی، شهادت عدل واحد را برای کشف عدالت، ناکافی می‌شمارد و کشف عدالت را در صورت توسل به شهادت، تنها با شهادت دو شاهد عادل امکان پذیر می‌بیند (سُغدی، ۱۴۰۴، ۷۷۶/۲؛ سرخسی، ۱۴۱۴، ۸۹/۱۶؛ سمرقندی، ۱۴۱۴، ۳۷۳/۳؛ جصاص، ۱۴۳۱، ۳۴-۳۵/۸؛ مَرْغِیْنانی، بی‌تا، ۱۱۹/۳؛ کاسانی، ۱۴۰۶، ۱۱/۷؛ ابن مازَه، ۱۴۲۴، ۹۶/۸؛ ابن مودود، ۱۳۵۶، ۱۴۳/۲؛ زَیْلَعی، ۱۳۱۳، ۲۱۲/۴؛ بَابِرتی، بی‌تا، ۳۸۱/۷؛ عینی، ۱۴۲۰، ۱۲۰/۹).

البته، فقهاء حنفی مذهب، اختلاف محمد شیبانی را با ابوحنیفه و ابو یوسف، درباره‌ی اعتبار شهادت عدل واحد برای کشف عدالت، به تزکیه‌ی سرّی و نهانی اختصاص می‌دهند و بیان می‌دارند: در تزکیه‌ی علنی و آشکار، ابوحنیفه و ابو یوسف نیز همانند محمد بن حسن شیبانی، عدد را شرط می‌دانند و به عدم اعتبار و کفایت شهادت عدل واحد برای کشف عدالت، اعتقاد دارند؛ چه اینکه معنای شهادت در تزکیه‌ی علنی و آشکار، آیین و اظهر است؛ از این رو، اشتراط عدد در تزکیه‌ی علنی و آشکار، امری اجماعی است (ابن مازّه، ۱۴۲۴، ۹۷/۸؛ شَلَبی، ۱۳۱۳، ۲۱۳/۴؛ بابرّتی، بی‌تا، ۳۸۲/۷؛ حدادی، ۱۳۲۲، ۲۲۷/۲؛ شیخی زاده، بی‌تا، ۱۹۰/۲؛ عینی، ۱۴۲۰، ۱۲۱/۹).

ادبیات مکتوب فقه حنفیان، دلیل ابوحنیفه و ابو یوسف را برای رویکرد امکان کشف عدالت با شهادت عدل واحد، این گونه بیان می‌دارد: تعدیل و تزکیه، از امور شرعی است که با خبر واحد عادل، قابل اثبات است و شهادت عدل واحد نیز خبری واحد است؛ چه اینکه شهادت عدل واحد، به جز عدالت، به هیچیک از دیگری شروط شهادت، ملحوظ و مشروط نیست؛ چنانکه رجحان صدق خبر واحد نیز تنها، به عدالت مشروط و منوط است؛ افزون بر این، نمی‌توان از نظر دور داشت که شهادت، از هر گونه‌ی آن که باشد، از ماهیتی اخباری برخوردار است (جصاص، ۱۴۳۱، ۳۴۸/۸-۳۵؛ کاسانی، ۱۴۰۶، ۱۱/۷؛ ابن مازّه، ۱۴۲۴، ۹۶/۸؛ زَلَّیعی، ۱۳۱۳، ۲۱۲/۴؛ بابرّتی، بی‌تا، ۳۸۱/۷-۳۸۲؛ ملا خسرو، بی‌تا، ۳۷۳/۲).

فقهاء حنفی، در تبیین عدم کفایت رویکرد شهادت عدل واحد برای کشف عدالت، این توجیه را از محمد بن حسن شیبانی نقل می‌کنند: چون صحت شهادت، بر تزکیه، موقوف است، در تزکیه نیز همان چیزی واجب است که در شهادت واجب است و بسی روشن است که پذیرش شهادت، بر تعدد شهود، منوط و مشروط است؛ به عبارت دیگر، تزکیه، به معنای شهادت است؛ چه اینکه تزکیه نیز همانند شهادت، خبر و گزارش از امری است که بر قاضی پنهان است و از این رو، نصاب شهادت نیز در آن، شرط است؛ بنابر این، شهادت عدل واحد، کفایت کشف عدالت را ندارد و نمی‌تواند رویکردی برای کشف عدالت به شمار آید (مرغینانی، بی‌تا، ۱۱۹/۳؛ ابن مودود، ۱۳۵۶، ۱۴۳/۲؛ شَلَبی، ۱۳۱۳، ۲۱۲/۴؛ حدادی، ۱۳۲۲، ۲۲۷/۲؛ شیخی زاده، بی‌تا، ۱۹۰/۲؛ عینی، ۱۴۲۰، ۱۲۰/۹).

البته، در پاسخ به استدلال محمد بن حسن شیبانی، از ابوحنیفه و ابو یوسف، چنین نقل می‌شود: نمی‌توان تزکیه را به معنای شهادت پنداشت و آن را شهادت به شمار آورد؛ زیرا وجوهی مانند: لفظ که در شهادت شرط است، در تزکیه شرط نیست. شرط عدد نیز در شهادت، برخاسته از لفظ شهادت نیست و ماهیت و معنای شهادت را سامان نمی‌دهد؛ این شرط، خارج از معنای شهادت است و شهادت، به دلیل نصّ شرعی، به عدد، مشروط است و از این رو، اشتراط و مراعات عدد، در غیر شهادت، فاقد توجیه

و غیرمعمول است (ابن مازّه، ۱۴۲۴، ۹۷/۸؛ زَيْلَعِي، ۱۳۱۳، ۲۱۲/۴؛ بَابَرْتِي، بی‌تا، ۳۸۲-۳۸۱/۷؛ ابن اَبِي العز، ۱۴۲۴، ۴۹۹/۴؛ حدادی، ۱۳۲۲، ۲۲۷/۲؛ عینی، ۱۴۲۰، ۱۲۱/۹).

چنانکه از استدلال بیان شده برای هر یک از ابوحنیفه و ابو یوسف و محمد شیبانی، پیدا است، منشأ بروز اختلاف بین ابوحنیفه و ابو یوسف با محمد شیبانی، از این رو است که ابوحنیفه و ابو یوسف، شهادت عدل واحد را خبر می‌دانند، ولی محمد بن حسن شیبانی، آن را از مقوله‌ی شهادت می‌شمارد و در نتیجه، ابوحنیفه و ابو یوسف، تزکیه را به عدد مشروط نمی‌بینند، ولی محمد شیبانی، عدد را شرط تزکیه می‌داند (کاسانی، ۱۴۰۶، ۱۱/۷؛ ابن مازّه، ۱۴۲۴، ۹۶/۸؛ شَلْبِي، ۱۳۱۳، ۲۱۳/۴).

در کتاب المدونة الکبری، گزارشی صریح، درباره رویکرد شهادت عدل واحد، برای کشف عدالت دیده نمی‌شود؛ با این وصف، برخی از فقهاء مالکی، عبارت: «لَا يَقْبَلُ فِي التَّزْكِيَةِ أَقْلٌ مِنْ رَجُلَيْنِ» (مالک، ۱۴۱۵، ۵۷/۴) را که در پاسخ به پرسش از امکان پذیرش شهادت عدل واحد برای تعدیل و تزکیه، بیان شده است، با بهره‌گیری و استخدام تقسیم تعدیل، به دو گونه‌ی: تعدیل پنهانی و تعدیل آشکار، برای خصوص تعدیل و تزکیه‌ی علنی و آشکار، تفسیر و تأویل می‌کنند و از آن، پذیرش شهادت عدل واحد را در تعدیل پنهانی، نتیجه می‌گیرند و از این رو، شهادت عدل واحد را رویکردی برای کشف عدالت می‌شمارند و آن را به مشهور فقیهان مالکی، نسبت می‌دهند (جندی، ۱۴۲۹، ۴۷۹/۷؛ زروق، ۱۴۲۷، ۹۱۵/۲).

ظاهراً، عدم مشاهده‌ی گزارشی از مالک، در کتاب المدونة الکبری که از امکان پذیرش شهادت عدل واحد برای کشف عدالت، سخن گوید، در کنار تفسیر و تأویل استحسانی بیان شده برای عبارت منقول از مالک، که باعث رواج اعتقاد به رویکرد کشف عدالت شخص با شهادت عدل واحد گردیده است، برخی از فقیهان مالکی را بر این امر وا داشت تا از اختلافی بودن این مسأله در ادبیات فقه مالکی و نزد فقیهان مالکی سخن گویند (لخمی، ۱۴۳۲، ۵۳۷۴/۱۱؛ قرافی، ۱۴۱۶، ۲۰۷/۱۰؛ دَمِيرِي، ۱۴۲۹، ۸۴۹/۲). از این رو، ادبیات فقه مالکی، درباره‌ی رویکرد کشف عدالت با تمسک به شهادت عدل واحد، وجود دو گرایش را گزارش می‌دهد؛ بدین بیان که برخی از فقهاء مالکی، رویکرد کشف عدالت را با شهادت عدل واحد، چه در تعدیل پنهانی و چه در تعدیل آشکار، غیر قابل پذیرش می‌دانند.

این دسته از فقیهان مالکی، برای اثبات گرایش برگزیده خود، بر اطلاق پاسخ منقول از مالک، تأکید دارند و آن را با تفسیر و تأویل ارائه شده برای عبارت مذکور، یعنی: پذیرش رویکرد کشف عدالت با شهادت عدل واحد در تعدیل پنهانی، در تنافی می‌بینند و چنین استدلال می‌آورند که تعدیل و تزکیه‌ی عدل واحد، شهادت به شمار می‌آید و در اطلاق واژه‌ی شهادت بر آن، تردیدی وجود ندارد و این، تنها، پذیرش شهادت است که به تعدد، موقوف و مشروط است؛ افزون بر اینکه اثبات و کشف عدالت با دو

شاهد عادل، وفق احتیاط و امری مستحسن است (ابن رشد، ۱۴۰۸، ۱۱۲/۱۰؛ لخمی، ۱۴۳۲، ۵۳۷۵/۱۱؛ مواق، ۱۴۱۶، ۱۷۲/۸؛ زروق، ۱۴۲۷، ۹۱۵/۲).

برابر این دسته از فقهاء مالکی، گروه دیگری از فقیهان مالکی قرار دارند که به پذیرش رویکرد کشف عدالت با شهادت عدل واحد، با لحاظ تفصیل بین تعدیل پنهانی و تعدیل آشکار می‌گیرند؛ بدین گونه که کشف عدالت را در تعدیل آشکار، جز با شهادت دو شاهد عادل امکان پذیر نمی‌بینند، ولی در تعدیل پنهانی، کشف عدالت را با شهادت عدل واحد تجویز می‌کنند؛ چه اینکه قبول شهادت عدل واحد را از باب قبول خبر واحد عادل می‌دانند و تصریح می‌دارند در مذهب مالک، اصل، این است که هرگاه، قاضی، نسبت به هر چیزی، مبتدی به سؤال است، قول واحد، برای پاسخ به آن، کافی است (ابن جلاب، ۱۴۲۸، ۲۴۸/۲؛ قرطبی، ۱۳۹۸، ۹۰۱-۹۰۰/۲؛ جندی، ۱۴۲۹، ۴۷۹/۷؛ دَمیری، ۱۴۲۹، ۸۴۹/۲؛ صاوی، بی‌تا، ۲۶۰/۴؛ کشناوی، بی‌تا، ۲۲۶/۳).

اگرچه ادبیات فقه شافعی، ادعای مشهور بودن عدم پذیرش رویکرد کشف عدالت را با شهادت عدل واحد، گزارش می‌دهد و بیان می‌دارد: برخی از فقیهان شافعی، از هماهنگی ادعای مذکور، با ظاهر مذهب شافعی و اکثر اصحاب وی سخن می‌رانند (عمرانی، ۱۴۲۱، ۴۹/۱۳؛ ماوردی، ۱۴۱۹، ۱۸۷/۱۶، ۱۸۸؛ شیرازی، بی‌تا، ۳۸۷/۳؛ رویانی، ۱۴۳۰، ۱۷۹/۱۱؛ نووی، ۱۴۱۲، ۱۶۹/۱۱)، اما از بررسی کتب فقهاء شافعی مذهب، چنین به دست می‌آید که در فقه شافعی، رویکرد کشف عدالت، با شهادت عدل واحد، امری اختلافی است؛ شماری از فقیهان شافعی، رویکرد کشف عدالت را با شهادت عدل واحد نمی‌پذیرند و اعتقاد دارند: مطلقاً، نمی‌توان با شهادت عدل واحد، عدالت شخص را کشف و احراز کرد؛ چه اینکه قول عدل واحد، شهادت است و در شهادت نیز عدد، ملحوظ و معتبر است (شیرازی، بی‌تا، ۳۸۶/۳؛ ماوردی، ۱۴۱۹، ۱۸۸/۱۶).

اما برخی دیگر از فقهاء شافعی مذهب، با پذیرش رویکرد کشف عدالت، با شهادت عدل واحد، از کفایت شهادت عدل واحد برای کشف و اثبات عدالت شخص، سخن می‌رانند؛ بدین استدلال که قاضی به استناد گزارش و گواهی اصحاب مسائل خود و یا همسایگان شهود، به عدالت آنان حکم می‌کند؛ از این رو، می‌توان برای کشف عدالت، به قول فرد واحد عادل از اصحاب مسائل و یا همسایگان، بسنده کرد. اعتبار و لزوم عدد برای پذیرش شهادت، اشکالی بر کشف عدالت به استناد گزارش عدل واحد، وارد نمی‌سازد؛ چه اینکه این گزارش، می‌تواند به لفظ خبر و از باب حجیت خبر واحد عادل باشد که عدد در آن، شرط نیست. افزون بر اینکه شهادت و لزوم اعتبار عدد در آن، به باب احکام و حکام تعلق دارد که کشف عدالت، خارج از دایره‌ی آن، قرار دارد (رویانی، ۱۴۳۰، ۱۷۹/۱۱؛ نووی، بی‌تا، ۱۳۶-۱۳۵/۲۰).

بررسی و تحلیل متون ادبیات فقه شافعی، نمایان می‌دارد: اختلاف فقهاء شافعی، درباره‌ی رویکرد کشف عدالت، با شهادت عدل واحد، از تفسیر ماهیت قول عدل واحد، نشأت می‌گیرد؛ اینکه آیا قول عدل واحد، شهادت است و یا اینکه خبر است؟ فقیهانی که قول عدل واحد را شهادت می‌شمارند، به طور مطلق، از عدم امکان کشف عدالت با شهادت عدل واحد، سخن می‌گویند و متقابلاً، فقیهانی که شهادت عدل واحد را خبر می‌خوانند، کشف عدالت را با شهادت عدل واحد، تجویز می‌کنند؛ هر چند که خلاف نص سخن شافعی به شمار می‌آید (ماوردی، ۱۴۱۹، ۱۸۸/۱۶-۱۸۹؛ رویانی، ۱۴۳۰، ۱۷۹/۱۱؛ نووی، بی‌تا، ۱۳۵/۲۰-۱۳۶).

بررسی ادبیات فقه شافعی، همچنین، از تلاش برای رفع و جمع اختلاف مذکور و ایجاد همگرایی میان فقیهان شافعی، گزارش می‌دهد. در این راستا، برخی از فقهاء شافعی مذهب، به بیان این توجیه روی می‌آورد که تعدیل و کشف و اثبات عدالت، با شهادت، به سه شیوه انجام می‌پذیرد؛ نخست، با شهادت کسانی که حاکم و قاضی آنان را برای تعدیل افراد می‌گمارد. در این شهادت، تعدد، لازم نیست و با شهادت واحد نیز عدالت، کشف و احراز می‌گردد؛ از این رو، می‌توان گزارش از عدالت را هم با لفظ شهادت و با دو شاهد، و هم با لفظ خبر و تنها با شهادت واحد، بیان داشت.

دوم، کسانی که حاکم و قاضی، آنان را گسیل می‌دارد تا شخصاً، از احوال افراد تحقیق و تفحص کنند، عدالت آنان را کشف کنند و به وی گزارش دهند. بی شک، این گزارش، شهادت به شمار می‌آید و از این رو، در آن تعدد و لفظ شهادت، شرط است.

سوم اینکه دو شاهد عادل، نزد مُعدِّل می‌آیند و به عدالت شخص، شهادت می‌دهند. این شیوه، شهادت بر شهادت به شمار می‌آید و از این رو، تعدد و لفظ شهادت نیز در آن، شرط و معتبر است (شربینی، بی‌تا، ۲۲۳/۵).

مطالعه‌ی ادبیات فقه حنبلی، اختلافی بودن رویکرد کشف عدالت را با شهادت عدل واحد، نزد فقیهان حنبلی، نمایان می‌دارد و این گمانه را فرا روی می‌نهد که ظاهراً، خاستگاه اختلاف مشهود، درباره رویکرد کشف و احراز عدالت شخص، با شهادت عدل واحد، دو سخن مختلف منقول از احمد حنبل، امام مذهب فقهی حنبلیان است؛ عدم پذیرش تعدیل به کمتر از دو شاهد که برخی آن را مذهب حنبلی می‌خوانند؛ و جواز تعدیل به شهادت و قول واحد که برخی از بزرگان حنبلی مذهب، آن را پذیرفته‌اند (مقدسی، ۱۴۱۵، ۵۰۹/۲۸، ۵۱۱-۵۱۲؛ تنوخی، ۱۴۲۴، ۵۶۰/۴؛ زرکشی، ۱۴۱۳، ۲۶۶/۷؛ ابن مفلح، ۱۴۱۸، ۲۰۵/۸؛ مرداوی، بی‌تا، ۲۹۴/۱۱).

آن گروه از فقهاء حنابل که رویکرد کشف عدالت را با شهادت عدل واحد نمی‌پذیرند، برای اثبات سخن خود، چنین استدلال می‌آورند که تعدیل، اثبات و اخبار از صفت فردی است که قاضی، حکم خود را بر صفت وی، بنا می‌نهد؛ تعدیل، یعنی: نقل چیزی که به متحاکمین، متعلق است و بر حاکم به آن،

پنهان و پوشیده است؛ از این رو، تعدیل، همانند حضانت و شهادت است و در نتیجه، به عدد، مشروط و منوط است (ابن قدامه، ۱۴۱۴، ۲۳۱/۴؛ ۱۳۸۸، ۶۰/۱۰؛ مقدسی، ۱۴۱۵، ۵۱۰/۲۸، ۵۱۲؛ ابن عثیمین، ۱۴۲۲، ۳۴۸/۱۵).

دیگر فقهاء حنبلی مذهب که رویکرد کشف عدالت را با شهادت عدل واحد می‌پذیرند و به کفایت قول و شهادت عدل واحد برای تعدیل و کشف عدالت شخص، اعتقاد دارند، در توجیه دیدگاه خود، این گونه استدلال می‌آورند که تعدیل، خبر است؛ إخبار از حال کسی که در دعوا، فاقد حق است؛ از این رو، تعدیل، همانند اخبار، از امور دینی است که به عدد و لفظ شهادت، منوط و مشروط نیست.

افزون بر این، تفاوتی بین تعدیل راوی و دیگر موارد تعدیل، وجود ندارد و همان گونه که تعدیل راوی با شهادت عدل واحد، محقق است، در دیگر موارد تعدیل نیز شهادت عدل واحد برای کشف عدالت، کافی است (تنوخی، ۱۴۲۴، ۵۶۰/۴؛ زرکشی، ۱۴۱۳، ۲۶۶/۷؛ ابن مفلح، ۱۴۱۸، ۲۰۶/۸؛ ابن عثیمین، ۱۴۲۲، ۳۴۵/۱۵، ۳۴۸-۳۴۷)؛ چنانکه بسیاری از کتب فقه حنابله اذعان می‌دارد: اگر قاضی فردی را برای حکم به تعدیل نصب کند، برای قاضی، قول و خبر آن یک فرد، جهت تعدیل و کشف عدالت، کافی و بسنده است (مرداوی، بی‌تا، ۲۹۶/۱۱؛ حجاوی، بی‌تا، ۴۰۲/۴؛ ابن نجار، ۱۴۱۹، ۲۹۲/۵؛ بهوتی، ۱۴۱۴، ۵۲۳/۳؛ بی‌تا، ۳۵۳/۶؛ رحیبانی، ۱۴۱۵، ۵۱۶/۶-۵۱۷).

فقهاء حنبلی مذهبی که با رویکرد کشف عدالت با شهادت عدل واحد، مخالف هستند و شهادت عدل واحد را برای کشف و احراز عدالت شخص، ناکافی می‌شمارند، در نقد استدلال مذکور برای رویکرد کشف عدالت با شهادت عدل واحد می‌نویسند: نمی‌توان دیگر موارد تعدیل را به تعدیل راوی قیاس گرفت؛ زیرا تعدیل راوی، فرع روایت منقول واحد و بر مساهله و آسان‌گیری، استوار است، خلاف دیگر موارد تعدیل؛ چه اینکه تعدیل، در غیر مورد روایت، شهادت است و شهادت نیز به عدد و لفظ شهادت، مشروط است و تساهل در آن، راه ندارد (ابن قدامه، ۱۴۱۴، ۲۳۱/۴؛ ۱۳۸۸، ۶۰/۱۰؛ مقدسی، ۱۴۱۵، ۵۱۲/۲۸؛ تنوخی، ۱۴۲۴، ۵۶۰/۴).

بررسی متون ادبیات فقه حنبلیان، نمایان می‌دارد: اختلاف در پذیرش رویکرد کشف عدالت با شهادت عدل واحد، از اختلاف نگاه و تفسیری نشأت می‌گیرد که درباره‌ی ماهیت شهادت و قول عدل واحد، میان فقیهان حنبلی، وجود دارد؛ چه اینکه برخی از فقهاء حنبلی، قول عدل واحد را شهادت به شمار می‌آورند و از این رو که عدد در شهادت، ملحوظ و معتبر است، شهادت عدل واحد را کشف عدالت، ناکافی می‌دانند و به عدم پذیرش رویکرد کشف عدالت با شهادت عدل واحد، می‌گیرند؛ متقابلاً، گروه دیگری از فقهاء حنابله، قول و شهادت عدل واحد را از باب خبر واحد عادل می‌شمارند و بدین جهت، کشف عدالت را با شهادت عدل واحد، امری مسلم می‌خوانند و در نتیجه، رویکرد کشف عدالت

را با شهادت عدل واحد می‌پذیرند (زرکشی، ۱۴۱۳، ۲۶۶/۷؛ مرداوی، بی‌تا، ۲۹۵/۱۱؛ ابن عثیمین، ۱۴۲۲، ۳۴۷/۱۵-۳۴۸).

۴-۳. حسن ظاهر

ادبیات مکتوب فقه اهل سنت، میان رویکردهای کشف عدالت، مذکور بیشترین اختلاف آراء و دیدگاه‌ها را میان فقیهان مذاهب فقهی اهل سنت، درباره‌ی رویکرد حسن ظاهر، گزارش می‌دهد؛ در فقه مالکی، حسن ظاهر، از رویکردهای کشف عدالت به شمار نمی‌آید و از این رو، بنا بر مذهب فقهی مالکیان، نمی‌توان به استناد اسلام و عدم ظهور فسق و توصیف به اوصافی همانند: تدین، فاضل صالح، ثقه، خیر و صلاح و عدم مشاهده انحراف، عدالت را کشف کرد.

فقه‌اء مالکی، بدین توجیه، حسن ظاهری که حاصل از اسلام و عدم ظهور فسق است، رویکردی برای کشف عدالت نمی‌شناسند که خداوند متعال در آیات شریفه: «وَأَشْهَدُوا ذَوَىٰ عَدْلٍ مِّنْكُمْ» (طلاق، ۲) و «مِمَّنْ تَرْضَوْنَ مِنَ الشُّهَدَاءِ» (بقره، ۲۸۲)، به صراحت، افزون بر اسلام، کشف عدالت و رضا را برای پذیرش شهادت، شرط می‌داند (قاضی، ۱۴۲۰، ۹۵۶-۹۵۷/۲؛ ۱۴۲۵، ۲۰۹/۲؛ بی‌تا، ۱۵۳۸-۱۵۳۹/۱؛ ۱۴۳۰، ۵۱۲/۱؛ صقلی، ۱۴۳۴، ۷۳۹/۱۵، ۵۴۱/۱۷، ۵۴۶؛ قرافی، ۱۴۱۶، ۲۰۷/۱۰؛ ابن عرفه، ۱۴۳۵، ۲۶۳/۹؛ موافق، ۱۴۱۶، ۱۷۳/۸).

با این وصف، برخی از فقه‌اء مالکی، از مالک، امام مذهب مالکیان این سخن را نقل می‌کند که وی، توصیف به اهل خیر را از فردی تعدیل می‌داند که به تزکیه، عالم است؛ از این رو، وی، اختلافی بودن مسأله را در فقه مالکی، گزارش می‌دهد (ابن بزیه، ۱۴۳۱، ۱۳۶۰/۲، ۱۳۶۶، ۱۳۷۲؛ ماوردی، ۱۴۱۹، ۱۷۹/۱۶).

هر چند شافعی، امام مذهب شافعیان و برخی از اصحاب وی، به صراحت، از اتکای تعدیل به ظاهر، سخن می‌گوید (شافعی، ۱۴۱۰، ۲۲۱/۶؛ مزنی، ۱۴۱۰، ۴۰۸/۸) و گاه، دیگران نیز آن را گزارش می‌کنند (ماوردی، ۱۴۱۹، ۱۹۰/۱۶)، ولی مطالعه و بررسی کتب فقیهان شافعی مذهب، نشان می‌دهد: در فقه شافعی، رویکرد حسن ظاهر، برای کشف عدالت، پذیرفته نیست و نزد فقه‌اء شافعی، عدم کفایت و اعتبار حسن ظاهر، برای کشف عدالت، تقریباً، امری اجماعی و اتفاقی است (رویانی، ۱۴۳۰، ۱۷۴/۱۱؛ ماوردی، ۱۴۱۹، ۱۷۹/۱۶-۱۸۰؛ جوینی، ۱۴۲۸، ۴۸۰/۱۸).

حسن ظاهر، مهمترین و عمده‌ترین رویکردهای کشف عدالت در فقه حنفی است. در کتب فقهی فقیهان حنفی، از ابوحنیفه، منقول است که اسلام و عدم ظهور فسق، برای حکم به عدالت، کافی است و از این رو، مسلمانی که باطن احوال وی معلوم نیست و مورد طعن نیز قرار ندارد، بدون مطالبه‌ی تزکیه و سؤال از احوال وی، به عدالت او حکم می‌شود و تنها، در صورتی از احوال او سؤال می‌شود و تزکیه‌ی او مطالبه می‌گردد که بر وی طعنی رود.

به اعتقاد ابوحنیفه، قاضی، در غیر موارد حدود و قصاص، برای کشف عدالت شاهد، به حسن ظاهر حاصل از اسلام و عدم ظهور فسق، بسنده می‌کند و تنها، هنگامی، به سؤال از احوال شهود روی می‌آورد و برای کشف عدالت، تزکیه‌ی شهود را مطالبه می‌کند که موضوع شهادت، حدود و قصاص است و یا مشهود علیه، شهود را مورد طعن قرار می‌دهد (شیبانی، ۱۴۰۶، ۳۹۲؛ جصاص، ۱۴۳۱، ۳۰/۸؛ سغدی، ۱۴۰۴، ۷۷۶/۲؛ ابن مودود، ۱۳۵۹، ۱۴۱/۲؛ ۱۳۵۶، ۱۴۱/۲؛ شلبی، ۱۳۱۳، ۲۱۰/۴؛ بابریتی، بی‌تا، ۳۷۷/۷؛ حدادی، ۱۳۲۲، ۲۲۶/۲؛ عینی، ۱۴۲۰، ۱۱۴/۹؛ میدانی، بی‌تا، ۵۷/۴).

البته، کتب فقه فقهاء حنفی مذهب، کنار گزارش از دیدگاه منقول از ابوحنیفه، از ابویوسف و محمد، دیدگاهی متفاوت و متغایر از دیدگاه ابوحنیفه، گزارش می‌کنند؛ بدین بیان که حسن ظاهر حاصل از اسلام و عدم ظهور فسق، کفایت و اعتبار لازم را برای کشف عدالت ندارد و کشف عدالت، چه در حدود و قصاص و چه در غیر حدود و قصاص، به سؤال از احوال و مطالبه‌ی تزکیه، نیازمند و منوط است (شیبانی، ۱۴۰۶، ۳۹۳؛ جصاص، ۱۴۳۱، ۳۲/۸؛ سرخسی، ۱۴۱۴، ۸۸/۱۶؛ کاسانی، ۱۴۰۶، ۲۷۰/۶، ۱۰/۷؛ بابریتی، بی‌تا، ۳۷۸/۷؛ عینی، ۱۴۲۰، ۱۱۶/۹؛ ملا خسرو، بی‌تا، ۳۷۲-۳۷۳؛ ابن نجیم، بی‌تا، ۶۳/۷؛ شیخی زاده، بی‌تا، ۱۸۹/۲).

وفق مکتوبات ادبیات فقه حنفیان، به نظر می‌رسد: ابوحنیفه، از این رو، اعتبار و کفایت اسلام و عدم ظهور فسق را رویکردی برای کشف عدالت می‌شمارد که به استناد ظاهر آیه شریفه: «وَكذلكَ جَعَلْنَاكُمْ أُمَّةً وَسَطًا» (بقره، ۱۴۳) و روایاتی نبوی مانند: «خَيْرُ الْقُرُونِ قُرْنِي الَّذِي أَنَا فِيهِ ثُمَّ الَّذِينَ يَلُونَهُمْ ثُمَّ الَّذِينَ يَلُونَهُمْ ثُمَّ يَقْشُرُ الْكَذِبُ حَتَّى يَحْلِفَ الرَّجُلُ قَبْلَ أَنْ يُسْتَحْلَفَ وَيَشْهَدَ قَبْلَ أَنْ يُسْتَشْهَدَ»، «الْمُسْلِمُونَ عُدُولٌ بَعْضُهُمْ عَلَى بَعْضٍ إِلَّا مَحْدُودًا فِي فِرْيَةٍ (قَذْفِ)» و سیره‌ی عملی رسول خداوند متعال (ص) در پذیرش شهادت اعرابی که پس از جاری کردن شهادتین، به رؤیت هلال شهادت داد و نیز نامه‌ی خلیفه‌ی دوم عمر به ابوموسی: «الْمُسْلِمُونَ عُدُولٌ بَعْضُهُمْ عَلَى بَعْضٍ، مَا خَلَا مَجْلُودًا حَدًّا، أَوْ مُجْرَبًا عَلَيْهِ شَهَادَةُ زُورٍ، أَوْ ظَنِينًا فِي وِلَاءٍ أَوْ قَرَابَةٍ»، رسول خداوند متعال (ص) به عدالت امت خود حکم داده است؛ چه اینکه خداوند سبحان امت رسول خدا (ص) را امت وسط می‌خواند و عدل، همان وسط است.

همچنین، اگر اسلام و عدم ظهور فسق، برای کشف عدالت، فاقد کفایت و اعتبار بود و شیوه‌ی کشف عدالت نبود، رسول خداوند متعال (ص)، به عدالت مسلمانان حکم نمی‌کردند و به سؤال و تفحص از احوال و اقامه‌ی بینه‌ی تعدیل، دستور می‌دادند (جصاص، ۱۴۳۱، ۳۱-۳۰/۸؛ قدوری، ۱۴۲۷، ۱۲/۶۵۳۹-۶۵۴۰؛ سرخسی، ۱۴۱۴، ۶۳-۶۴/۱۶، ۸۸؛ ابن مودود، ۱۳۵۶، ۱۴۱/۲؛ بابریتی، بی‌تا، ۳۷۷/۷؛ ابن ابی العز، ۱۴۲۴، ۴۹۸/۴؛ حدادی، ۱۳۲۲، ۲۲۶/۲؛ عینی، ۱۴۲۰، ۱۱۴-۱۱۵/۹؛ میدانی، بی‌تا، ۵۷/۴).

کتب فقه حنفی، علت مخالفت ابویوسف و محمد را با ابوحنیفه، چنین گزارش می‌دهند: بی‌تردید، اعتبار عدالت در شهادت شهود و پذیرش شهادت عدول، حقی الهی است و قاضی، به تثبت در خبر

فاسق، آمر شده است و از قضاوت به استناد شهادت وی، نهی شده است و بسی روشن است که اتیان این مهم، جز با فحص و سؤال، امکان پذیر نیست (جصاص، ۱۴۳۱، ۳۲/۸؛ سرخسی، ۱۴۱۴، ۸۸/۱۶؛ قدوری، ۱۴۲۷، ۱۲/۶۵۴۱؛ ابن مازة، ۱۴۲۴، ۹۳/۸).

همچنین، قضاوت بر حجت استوار است و شهادت عدول، حجت در قضاوت است و از این رو، گریزی از کشف عدالت شهود، وجود ندارد و بسی روشن است که در کشف عدالت با توسل به فحص و سؤال، قضاء، از بطلان، مصون است (بابرتی، بی تا، ۳۷۸/۷؛ عینی، ۱۴۲۰، ۱۱۶/۹؛ ملا خسرو، بی تا، ۳۷۳-۳۷۲/۲؛ ابن نجیم، بی تا، ۶۳/۷؛ شیخی زاده، بی تا، ۱۸۹/۲؛ مرغینانی، بی تا، ۱۱۸/۳؛ زیلعی، ۱۳۱۳، ۲۱۰/۴).

برخی از فقهاء حنفی مذهب، از اختلافی بودن مسأله در فقه حنفی سخن می‌گویند (قدوری، ۱۴۲۷، ۱۲/۶۵۳۹؛ کاسانی، ۱۴۰۶، ۲۷۰/۶؛ ابن مازة، ۱۴۲۴، ۹۳/۸). فقیهانی که بر اعتقاد ابوحنیفه باقی هستند، افزون بر ظاهر آیه، سیره و روایات نبوی و نامه عمر - که برای مستند ابوحنیفه گزارش می‌شود - به وجوهی مانند: اصل صحت، استصحاب و اقرار ابن شبرمه نیز استدلال می‌آورند؛ بدین بیان که امر مسلمین، در صحت، ظهور دارد؛ چه اینکه اعتقاد و دیانت مسلمان، او را از ارتکاب محرمات، باز می‌دارد. اینکه مسلمانی بدون ارتکاب کبیره، به بلوغ می‌رسد، مستفید عدالت وی است؛ همان گونه که از عدالت پیشین شاهد نزد قاضی، عدالت وی برای شهادت پسین او، مستصحب است و از اینکه ابن شبرمه اعتراف می‌دارد: او نخستین کسی است که از احوال شهود، فحص و سؤال می‌کند، به دست می‌آید: کشف عدالت، به سؤال و فحص از احوال، منوط و مشروط نیست؛ چه اگر فحص و سؤال از احوال، برای کشف عدالت شرط بود، پیشیان ابن شبرمه، این مهم را ترک نمی‌کردند.

همچنین، اگر برای کشف عدالت، به حسن ظاهر حاصل از اسلام و عدم فسق، اکتفاء نشود، بی شک، برای تعدیل، به بینة تزکیه و قبول قول مزگی نیاز است که خود، اعتبار اکتفاء به حسن ظاهر حاصل از اسلام و عدم فسق را به اثبات می‌رساند؛ چه اینکه بینة تزکیه و قبول قول مزگی، به کشف عدالت، منوط است و اگر برای کشف عدالت، به حسن ظاهر، اکتفاء نشود، باز برای تعدیل، به بینة تزکیه و قبول قول مزگی نیاز است و چون به حسن ظاهر اکتفاء نمی‌شود، برای تعدیل، به بینة تزکیه و قبول قول مزگی نیاز است و این سلسله، اگر به دور منتهی نگردد، تا بی نهایت، ادامه می‌یابد (قدوری، ۱۴۲۷، ۱۲/۶۵۳۹-۶۵۴۰؛ سرخسی، ۱۴۱۴، ۱۶/۶۳-۶۴؛ ابن مودود، ۱۳۵۶، ۲/۱۴۲؛ زیلعی، ۱۳۱۳، ۲۱۰/۴؛ شلبی، ۱۳۱۳، ۲۱۰/۴؛ بابرتی، بی تا، ۳۷۷/۷؛ عینی، ۱۴۲۰، ۹/۱۱۴-۱۱۵؛ میدانی، بی تا، ۵۷/۴).

گروهی دیگر از فقهاء حنفی که در جمع کردن اختلاف بین ابوحنیفه با ابویوسف و محمد می‌کوشند، این اختلاف را نه اختلافی حقیقی و برهانی که اختلافی زمانی می‌بینند؛ بدین بیان که ابوحنیفه، در زمان تابعین می‌زیست؛ زمانی که اکثر مردم مسلمان، اهل خیر و صلاح و سداد بودند و از این رو، غلبه با

عدول مردم مسلمان بود و بسی طبیعی است که در این زمان، به حسن ظاهر حاصل از اسلام و عدم فسق بسنده شود و از احوال اشخاص تحقیق و سؤالی به عمل نیاید؛ چه اینکه حسن ظاهر، مخبر باطن بود و همین امر، قاضی را از تحقیق و سؤال از احوال باطن، کفایت و بی نیاز می‌کرد و حال اینکه ابویوسف و محمد در زمانی زندگی می‌کردند که زمانه تغییر کرده بود و خلاف دوران ابوحنیفه، مردم، به بی مبالاتی و فساد دین و ارتکاب افعال قبیح گرفتار بودند؛ خیانت، دروغ و شهادت زور رواج داشت و از این رو، غلبه با غیر عدول از مردم مسلمان بود؛ در نتیجه، بسی بدیهی است که ابویوسف و محمد، ظاهر اسلام و عدم ظهور فسق را برای تعدیل و کشف عدالت، کافی ندانند و به لزوم تحقیق و سؤال از احوال اشخاص، فتوی دهند. تردید نیست: اگر ابوحنیفه نیز در زمان ابویوسف و محمد می‌زیست و احوال مردم را اینچنین می‌دید، او نیز برای کشف عدالت، اسلام و عدم ظهور فسق را ناکافی می‌شمرد و چونان ابویوسف و محمد، به لزوم تحقیق و سؤال از باطن احوال اشخاص، فتوی می‌داد (جصاص، ۱۴۳۱، ۳۰/۸، ۳۲؛ مرغینانی، بی تا، ۱۱۸/۳؛ کاسانی، ۱۴۰۶، ۲۷۰/۶؛ ابن مودود، ۱۳۵۶، ۱۴۲/۲؛ زیلعی، ۱۳۱۳، ۲۱۰/۴، ۲۱۱؛ بابرته، بی تا، ۳۷۸/۷-۳۷۹؛ شیخی زاده، بی تا، ۱۵۴/۲، ۱۸۹؛ میدانی، بی تا، ۵۸/۴؛ قدوری، ۱۴۲۷، ۱۲/۶۵۳۹).

همان گونه که برخی از فقهاء حنفی مذهب، اذعان می‌دارد (شَلَبی، ۱۳۱۳، ۲۱۱/۴)، توجیه گروه اخیر، تعلیلی علیل است؛ چه اینکه ابویوسف و محمد، معاصر ابوحنیفه و با وی در یک زمان می‌زیستند و همگی، تقریباً، در قرن دوم زندگی می‌کردند؛ ابوحنیفه، متوفای سال ۱۵۰ هجری است و ابویوسف و محمد بن حسن شیبانی نیز به ترتیب در سال‌های ۱۸۲ و ۱۸۹ هجری وفات یافتند و از این رو، تفاوت زمانی چندانی بین آنان حائل و فاصل نیست، تا بتوان آن را دستمایه‌ی توجیه حل اختلاف مذکور بین آنان ساخت.

توجیه قرار دادن اختلاف عصر و زمان، برای رفع اختلاف بین دیدگاه ابویوسف و محمد با دیدگاه ابوحنیفه، از این توهّم نشأت می‌گیرد که ارائه دهندگان توجیه مذکور، زمان حیات ابوحنیفه را قرن سوم و زمان حیات ابویوسف و محمد را قرن چهارم هجری می‌پندارند (سرخسی، ۱۴۱۴، ۸۸/۱۶؛ ابن مازّه، ۱۴۲۴، ۹۳/۸؛ زیلعی، ۱۳۱۳، ۲۱۱/۴؛ عینی، ۱۴۲۰، ۱۱۶/۹)!

در این خصوص که می‌توان با رویکرد به حسن ظاهر، عدالت شخص را کشف کرد، دو سخن متفاوت متغایر، از احمد حنبل، منقول است؛ سخنی که حسن ظاهر را کافی نمی‌داند و به لزوم بحث و فحص از احوال شخص، برای کشف عدالت وی، حکم می‌دهد؛ و سخنی که بحث و فحص را از احوال شخص، برای کشف عدالت، شرط و لازم نمی‌بیند و حسن ظاهری که حاصل از فقدان ظهور معصیت است، برای تعدیل و کشف عدالت، کافی می‌شمارد؛ از این رو، فقهاء حنبلی مذهب، درباره‌ی رویکرد حسن ظاهر برای کشف عدالت، به دو دسته تقسیم می‌شوند؛ دسته‌ای مذهب و سخن اصح را عدم اعتبار

حسن ظاهر می‌دانند و به لزوم بحث و فحص از احوال شخص، برای کشف عدالت، اعتقاد دارند و دسته‌ای دیگر، حسن ظاهر را برای تعدیل و کشف عدالت، کافی می‌شمارند و به عدم لزوم تحقیق از احوال شخص، برای تعدیل و کشف عدالت، معتقد هستند (ابن تیمیه، ۱۴۰۴، ۲۰۷/۲؛ مقدسی، ۱۴۱۵، ۴۷۶/۲۸-۴۷۷؛ تنوخی، ۱۴۲۴، ۵۵۵/۴-۵۵۶؛ ابن مفلح، ۱۴۲۴، ۱۸۰/۱۱؛ زرکشی، ۱۴۱۳، ۲۶۲/۷؛ مرداوی، بی‌تا، ۲۸۱/۱۱-۲۸۳؛ ابن مفلح، ۱۴۱۸، ۱۹۹/۸-۲۰۰؛ حجاوی، بی‌تا، ۴۰۰/۴؛ ابن ابی تغلب، ۱۴۰۳، ۵۴/۲؛ ابن ضویان، ۱۴۰۹، ۴۶۶/۲؛ ابن عثیمین، ۱۴۲۲، ۳۳۶/۱۵-۳۳۸).

آن دسته از فقهاء حنبلی که رویکرد حسن ظاهر را برای کشف عدالت نمی‌پذیرند، در کتب فقهی خود، برای رد این رویکرد، عمدتاً، چنین استدلال می‌آورند: در اموری که شرعاً، به عدالت مشروط است، علم به حصول عدالت، واجب است و بی شک، اتیان این امر، با حسن ظاهر حاصل نیست؛ چنانکه مروی است: فردی نزد عمر بن خطاب، دعوایی طرح می‌کند و برای اثبات ادعای خود، دو شاهد را برای شهادت، حاضر می‌کند. عمر، به شهود می‌گوید: من شما را نمی‌شناسم و این، ضرری متوجه شما نمی‌سازد؛ کسی نزد من آورید که شما را می‌شناسد. آن دو، فردی نزد عمر آوردند. عمر از او پرسید: آن دو را می‌شناسی؟ آن مرد گفت: آری؛ عمر از وی پرسید: به چه چیزی می‌شناسی؟ مرد گفت: به عدالت؛ عمر پرسید: آیا با آنان در سفری همراه شدی که جوهر آدمی را نمایان می‌سازد؟ مرد گفت: نه؛ عمر، از وی می‌پرسد: آیا با آن دو همسایه‌ای هستی که به امور و احوال روزانه و دخل و خرج آنان آگاه است؟ مرد گفت: خیر؛ عمر پرسید: آیا با آنان به درهم و دینار معامله‌ای کرده‌ای که به آن طریق بتوان ورع و تقوا و یا دنیا پرستی آدمی را شناخت؟ مرد گفت: نه؛ عمر خطاب به وی گفت: برادر زاده من! تو آنان را نمی‌شناسی؛ آنگاه، به شهود خطاب کرد: کسانی بیاورید که شما را بشناسد. از اینکه عمر، به حسن ظاهر شهود، بسنده نکرد و ترکیه آنان را خواست و به فحص از احوال شهود پرداخت، به دست می‌آید که حسن ظاهر، مستند تعدیل و رویکردی برای کشف عدالت نیست؛ چه اگر چنین بود، عمر، خود به حسن ظاهر بسنده می‌کرد (أبویعلی، ۱۴۰۵، ۷۹/۳-۸۰؛ مقدسی، ۱۴۱۵، ۴۷۸/۲۸-۴۷۹؛ ابن مفلح، ۱۴۱۸، ۱۹۹/۸؛ بهوتی، ۱۴۱۴، ۵۱۹/۳-۵۲۰؛ بی‌تا، ۳۴۸/۶؛ رحیبانی، ۱۴۱۵، ۵۱۱/۶-۵۱۲؛ ابن عثیمین، ۱۴۲۲، ۳۳۶/۱۵).

دسته‌ی دیگر از فقهاء حنابله که حسن ظاهر را برای تعدیل، کافی می‌دانند و به رویکرد حسن ظاهر برای کشف عدالت، اعتقاد دارند، برای اثبات آن، بدین گونه استدلال می‌آورند: اصل در مسلمین، عدالت است که به حسن ظاهر حاصل است؛ چه در غیر این صورت، غالب مسلمانان از عدالت، خارج می‌شوند (ابن قدامه، ۱۴۱۴، ۲۳۰/۴؛ ۱۳۸۸، ۵۷/۱۰؛ ابن ابی تغلب، ۱۴۰۳، ۵۴/۲؛ خلوتی، ۱۴۲۳، ۸۲۸/۲؛ حجاوی، بی‌تا، ۴۰۰/۴؛ مرداوی، بی‌تا، ۲۸۳/۱۱-۲۸۵).

همچنین، عدالت، امر پنهانی است که سبب آن، خوف از خداوند متعال است و حسن ظاهر حاصل از اسلام و عدم ظهور فسق، دلیل بر آن است؛ از این رو، تا هنگامی که خلاف این حسن ظاهر، دلیلی

قائم نیست، باید برای تعدیل و کشف عدالت، به همان حسن ظاهر، بسنده کرد؛ چنانکه هم از رسول خداوند متعال (ص) و هم از عمر، مروی است که همه مسلمانان به جز مجلودین و محدودین به حدود شرعی، عادل هستند.

افزون بر این، از رسول خداوند سبحان (ص) مروی است: مردی اعرابی، نزد رسول خدای تبارک و تعالی (ص) رسید و به رسول خداوند متعال (ص) عرض کرد: من هلال ماه مبارک رمضان را رؤیت کردم. رسول خدای تعالی (ص) به مرد اعرابی فرمودند: آیا شهادت می‌دهی که جز الله خدایی نیست؟ اعرابی پاسخ داد: آری؛ رسول خداوند سبحان (ص) فرمودند: آیا شهادت می‌دهی که محمد رسول خدا است؟ مرد اعرابی پاسخ داد: بلی؛ آنگاه، رسول خدای متعال (ص) به بلال، چنین خطاب کرد: ای بلال! برای مردم اذان بگو تا روزه بگیرند.

از اینکه رسول خدای تبارک و تعالی (ص) به حسن ظاهر حاصل از اسلام و عدم ظهور فسق اعرابی بسنده کردند و بدون فحص و سؤال از عدالت وی، سخن او را پذیرفتند، به دست می‌آید: حسن ظاهر، برای تعدیل و کشف عدالت، کافی است؛ چه اگر چنین نبود، رسول خداوند متعال (ص)، بدون سؤال از احوال مرد اعرابی و کشف عدالت وی، سخن او را نمی‌پذیرفتند (أبویعلی، ۱۴۰۵، ۸۰/۳-۸۱؛ مقدسی، ۱۴۱۵، ۴۷۷/۲۸-۴۷۸؛ تنوخی، ۱۴۲۴، ۵۵۵/۴-۵۵۶؛ بهوتی، ۱۴۱۴، ۵۱۹/۳-۵۲۰؛ بی‌تا، ۳۴۸/۶؛ ابن مفلح، ۱۴۱۸، ۲۰۰/۸؛ ابن ضویان، ۱۴۰۹، ۶۶۷/۲؛ ریحیانی، ۱۴۱۵، ۵۱۱/۶-۵۱۲).

فقه‌اء حنبلی مذهبی که با رویکرد کفایت حسن ظاهر برای کشف عدالت، مخالف هستند، در نقد دلایل بیان شده می‌نویسند: نمی‌توان برای اثبات امکان تعدیل و کشف عدالت، به استناد حسن ظاهر، به اصل عدالت، استدلال آورد؛ زیرا چنین اصلی ثابت نیست؛ چه آنجا که خداوند متعال، در قرآن کریم، انسان را ظلم و جهول می‌خواند، اصل، نه عدالت که عدم آن است.

استدلال به روایت مروی از رسول خدای تعالی (ص) نیز از اثبات رویکرد کفایت حسن ظاهر برای تعدیل و کشف عدالت، ناتوان است؛ چه اینکه مرد اعرابی که رسول خداوند متعال (ص) شهادت او را برای رؤیت هلال پذیرفت، از صحابی رسول خداوند سبحان (ص) است و صحابه نیز همگی عادل هستند؛ همچنین به روایت عمر، در باب عدالت همه مسلمانان به جز مجلودین و محدودین به حدود شرعی نیز نمی‌توان استناد جست؛ زیرا این روایت دارای معارض از دیگر روایات عمر است که به مفاد خود، حسن ظاهر را برای تعدیل، ناکافی و سؤال از احوال را برای کشف عدالت، لازم می‌شمارد؛ مانند روایتی که پیش از این برای اثبات عدم کفایت حسن ظاهر برای تعدیل و کشف عدالت بیان گردید (ابن قدامه، ۱۳۸۸، ۵۷/۱۰؛ مقدسی، ۱۴۱۵، ۴۷۸/۲۸-۴۷۹؛ ابن ابی تغلب، ۱۴۰۳، ۵۵۴/۲؛ خلوتی، ۱۴۲۳، ۸۲۸/۲؛ حجاوی، بی‌تا، ۴۰۰/۴؛ مرداوی، بی‌تا، ۲۸۵-۲۸۳/۱۱؛ تنوخی، ۱۴۲۴، ۵۵۶/۴؛ ابن عثیمین، ۱۴۲۲، ۳۳۶/۱۵-۳۳۷).

۵-۳. اقرار مشهود علیه

بررسی میراث مکتوب مذاهب فقهی اهل سنت، در این باره که اگر مشهود علیه، شهود را به عدالت توصیف کند و عادل خواند، آیا می‌توان از این اقرار مدعی علیه، عدالت شهود را کشف کرد و اقرار مشهود علیه را به عدالت شهودی که علیه وی شهادت می‌دهند، یکی از رویکردهای کشف عدالت دانست، اختلاف را میان فقیهان اهل سنت گزارش می‌دهد:

فقهاء حنفی، با لحاظ اینکه طرف دعوا، خود، عادل و از اهل تعدیل و تزکیه باشد و مشهود علیه نیز عدالت شهود را به طور مطلق و بدون هیچ قیدی تصدیق کند و یا تصدیق عدالت شهود را با به خطا رفتن شهود، همراه سازد، دارای دو گرایش متفاوت هستند:

گروهی از فقهاء حنفی مذهب، گاه، با استناد به سخن ابوحنیفه و ابویوسف، اعتقاد دارند: از اقرار مشهود علیه، عدالت شهود، کشف می‌گردد و قاضی، بدون سؤال و تحقیق از احوال مزگی، شهادت شهود را می‌پذیرد؛ چه اینکه حسن ظاهر و شهادت عدل واحد، برای تزکیه و کشف عدالت، کافی است.

شماری دیگر از فقهاء حنفی، نوعاً، با استناد به سخن محمد بن حسن شیبانی، اعتقاد دارند: نمی‌توان از اقرار مشهود علیه، عدالت شهود را کشف کرد و آن را رویکردی برای کشف عدالت شمرد و قاضی نمی‌تواند بدون تزکیه‌ی شهود و به صرف اقرار مشهود علیه، به شهادت شهود، استناد و حکم دهد؛ چه اینکه وفق دیدگاه محمد شیبانی، در تزکیه، عدد، شرط است.

افزون بر این، هنگامی که مشهود علیه با وجود تصدیق عدالت شهود، بیان می‌دارد: شهود، در شهادت خود، دچار اشتباه هستند، به انکار حقی می‌پردازد که مفاد شهادت شهود مورد تصدیق او است و در نتیجه، مشهود علیه، با انکار مفاد شهادت شهود و اصرار بر انکار، خود را کاذب و مبطل حق می‌سازد و از این رو، به زعم مدعی و شهود، برای تعدیل و تزکیه، فاقد صلاحیت است (شیبانی، ۱۴۰۶، ۳۹۰؛ ابن مازة، ۱۴۲۴، ۹۵-۹۴/۸؛ مَرغینانی، بی‌تا، ۱۱۸/۳؛ ابن مودود، ۱۳۵۶، ۱۴۳/۲؛ زَیْلَعی، ۱۳۱۳، ۲۱۲/۴؛ شَلْبِی، ۱۳۱، ۲۱۱/۴-۲۱۲؛ بَابَرْتی، بی‌تا، ۳۸۰/۷؛ عینی، ۱۴۲۰، ۱۱۹/۹؛ ملا خسرو، بی‌تا، ۳۷۳/۲؛ شیخی زاده، بی‌تا، ۱۹۰/۲؛ ابن عابدین، ۱۴۱۲، ۴۶۷/۵).

ادبیات فقه مذهب مالکی، اقرار مشهود علیه را یکی از رویکردهای کشف عدالت می‌شمارد و به مشهور فقهاء مالکی، نسبت می‌دهد (دَمِیرِی، ۱۴۲۹، ۸۴۸/۲). اگر مشهود علیه، پیش از تعدیل شهود، به عدالت آنان اقرار کند، از این اقرار، عدالت شهود، کشف می‌گردد و به تعدیل شهود، نیازی نیست و قاضی، بدون مطالبه‌ی تزکیه‌ی شهود، وفق شهادت آنان، حکم می‌دهد (دسوقی، بی‌تا، ۱۵۹/۴؛ علیش، ۱۴۰۹، ۳۶۰/۸).

اعتبار رویکرد اقرار مشهود علیه برای کشف عدالت، تا آن پایه است که بینة و علم شخصی قاضی نیز نمی‌تواند مستند قاضی برای انشاء حکمی خلاف مفاد شهادت شهودی قرار گیرد که مشهود علیه به

عدالت آنان اقرار کرده است؛ چه اینکه اقرار مشهود^۱ علیه به عدالت شهود، همانند اقرار به حق مدعی است (امیر مالکی، ۱۴۲۶، ۱۱۱/۴؛ دردیر، بی تا، ۱۵۹/۴).

البته، با وجود توصیف مذکور، برخی از فقهاء مالکی، رویکرد اقرار مشهود^۲ علیه را برای کشف عدالت در فقه مالکی، انکار می‌کند و ادعا می‌نماید: احدی از اهل مذهب مالکی شناخته نیست که به این رویکرد گراید؛ چه اینکه اقرار خصم به عدالت شهود، اقراری متناقض با انکار دعوی است (علیش، ۱۴۰۹، ۳۶۰/۸-۳۶۱).

درباره رویکرد اقرار مشهود^۳ علیه، برای کشف عدالت، فقیهان شافعی مذهب، دارای اختلاف نظر هستند؛ برخی از فقهاء شافعی، اقرار مشهود^۴ علیه را به عدالت شهود، رویکرد کشف عدالت شهود می‌دانند؛ چه اینکه بحث و تحقیق از عدالت شهود، برای حق مشهود^۵ علیه است و با اعتراف وی، به عدالت شهود، دیگر، نیازی به این امر نیست.

متقابلاً، گروهی دیگر، رویکرد اقرار مشهود^۶ علیه را برای کشف عدالت، فاقد اعتبار می‌شمارند؛ چه اینکه عدالت را با شهادت واحد، ثابت نمی‌دانند؛ افزون بر اینکه اعتبار عدالت در شاهد، از حقوق الهی است و در اختیار مشهود^۷ علیه قرار ندارد؛ از این رو است که اگر مشهود^۸ علیه، به شهادت فاسقی رضایت دهد، حاکم نمی‌تواند وفق شهادت مذکور، علیه مشهود^۹ علیه، حکم کند (ماوردی، ۱۴۱۹، ۱۸۲/۱۶؛ شیرازی، بی تا، ۳۸۸/۳؛ جویی، ۱۴۲۸، ۴۸۰/۱۸؛ غزالی، ۱۴۱۷، ۳۱۷/۷؛ رویانی، ۱۴۳۰، ۱۷۷/۱۱؛ بغوی، ۱۴۱۸، ۱۸۹/۸؛ عمرانی، ۱۴۲۱، ۵۵-۵۴/۱۳؛ رافعی، ۱۴۱۷، ۵۰۱-۵۰۰/۱۲؛ نووی، بی تا، ۱۳۷/۲۰؛ ۱۴۱۲، ۱۶۷/۱۱؛ بلقینی، ۱۴۳۳، ۳۴۲/۴؛ أنصاری، بی تا الف، ۳۱۲/۴؛ ۱۴۱۴، ۲۶۵/۲؛ رملی، ۱۴۰۴، ۲۶۴/۸).

کتاب فقه حنابله، درباره رویکرد اقرار مشهود^{۱۰} علیه برای کشف عدالت، دو گرایش متغایر را بیان می‌دارند که از وجود اختلاف نزد فقهاء حنبلی مذهب، حکایت می‌کند (مقدسی، ۱۴۱۵، ۴۸۴-۴۸۵؛ ابن مفلح، ۱۴۲۴، ۱۸۳/۱۱؛ مرداوی، ۱۴۲۴، ۱۸۴-۱۸۳/۱۱؛ ابن مفلح، ۱۴۱۸، ۲۰۳/۸؛ ابن نجار، ۱۴۱۹، ۲۹۰/۵).

آن دسته از فقهاء حنبلی که اقرار مشهود^{۱۱} علیه را تعدیل و یکی از رویکردهای کشف عدالت می‌شمارند، چنین استدلال می‌آورند که تحقیق و تفحص از عدالت شهود، برای حفظ حق مشهود^{۱۲} علیه است که با اعتراف مشهود^{۱۳} علیه به عدالت شهود، عدالت شهود، حاصل است؛ چه اینکه مشهود^{۱۴} علیه، به اقرار خود، مأخوذ است (ابن قدامه، ۱۴۱۴، ۲۳۱-۲۳۲؛ ۱۳۸۸، ۵۹/۱۰؛ بهوتی، ۱۴۱۴، ۵۲۰/۳؛ بی تا، ۳۵۱/۶؛ رحیبانی، ۱۴۱۵، ۵۱۲/۶).

متقابلاً، فقیهان حنبلی که رویکرد اقرار مشهود^{۱۵} علیه را برای کشف عدالت نمی‌پذیرند، در رد رویکرد مذکور، بدین استدلال دست می‌یازند: اعتبار عدالت در شاهد، امری شرعی و حقی الهی است و به رضایت و اقرار مشهود^{۱۶} علیه، وابسته نیست؛ از این رو است: اگر مشهود^{۱۷} علیه، به شهادت شهود فاسق،

رضایت دهد، قاضی نمی‌تواند به استناد رضایت مشهود^۲ علیه، مطابق شهادت شهود فاسق، علیه مشهود^۳ علیه، حکم کند.

افزون بر این، اقرار و تصدیق مشهود^۴ علیه، در فرض عدالت وی، شهادت عادل واحد است که البته، عدالت با آن، کشف نمی‌شود (ابن قدامه، ۱۴۱۴، ۲۳۲/۴؛ مقدسی، ۱۴۱۵، ۸۵/۲۸؛ مرداوی، بی‌تا، ۲۹۱/۱۱).

۶۳. شیاع

آخرین رویکرد، از عمده‌ترین رویکردهای مشهود در ادبیات مکتوب فقه اهل سنت برای کشف عدالت، شیاع یا شهرت است.

گاه، برخی از کتب فقه حنفی، نه به طور چندان شایع، از رویکرد شیاع، برای کشف عدالت، سخن می‌رانند؛ بدین بیان که شخص مشهور به عدل و رضی، بی‌نیاز از تعدیل است؛ زیرا هدف از تعدیل، آشکار ساختن عدالت است و این امر در شخص مشهور به عدالت، نمایان است؛ تنها، هنگامی مسلمان مشتبه به عدالت، نیازمند تعدیل است که مدتی غایب شود و فاصله‌ی زمانی بین غیبت و حضور وی، نزدیک نباشد و البته، این، در صورتی است که اشتها وی به عدالت، با اشتها اشخاصی مانند: ابوحنیفه و ابن ابی لیلی، همطرازی و برابری نکند؛ زیرا در این صورت، غیبت طولانی نمی‌تواند مانع بقاء توصیف وی به عدالت شود؛ چه اینکه خلاف عدالت از او مشهود و معروف نیست و بی‌شک، اگر در طول غیبت، خلافی از وی، حادث گردد، مردمان از آن، سخن می‌کنند و در نتیجه، عدم عدالت او کشف می‌گردد؛ گواه بر این سخن، سیره‌ی جاری بین اصحاب رسول خداوند سبحان (ص) است که پس از غیبت، نه تنها به بطلان عدالت آنان حکم نمی‌شد، بلکه همچنان به عدالت، شناخته می‌شدند؛ از این رو، به دست می‌آید: شیاع، یکی از رویکردهای کشف عدالت است (ابن مازة، ۱۴۲۴، ۱۰۲/۸).

در ادبیات فقه مالکی، شیاع و شهرت، یکی از رویکردهای کشف عدالت است؛ فقیهان مالکی، اعتقاد دارند: شخصی که به عدالت معروف و به صلاح و دیانت مشهور است، به تعدیل، نیازمند نیست و چنانچه به هنگام اداء شهادت، بینه‌ای بر جرح وی اقامه نشود و یا علم شخصی قاضی، خلاف شیاع و شهرت مذکور نباشد، قاضی، شهادت او را بدون مطالبه‌ی تعدیل می‌پذیرد؛ چه اینکه غرض از تعدیل و تزکیه، علم یافتن قاضی به این مطلب است که شاهد برای ادای شهادت، دارای اهلیت است و با شیاع و اشتها شاهد به عدالت، این مطلوب، برای قاضی، حاصل است (ابن جلاب، ۱۴۲۸، ۲۴۸/۲؛ قاضی، بی‌تا، ۱۵۳۹/۱؛ صقلی، ۱۴۳۴، ۷۴۰/۱۵، ۵۴۲/۱۷، ۵۴۷؛ قرطبی، ۱۳۹۸، ۹۰۰/۲؛ لخمی، ۱۴۳۲، ۵۳۷۴/۱۱؛ ابن شاس، ۱۴۲۳، ۱۰۲۰/۳؛ جندی، ۱۴۲۹، ۴۷۶/۷، ۴۸۵؛ عدوی، بی‌تا، ۱۸۳/۷؛ دسوقی، بی‌تا، ۱۵۹/۴؛ دردیر، بی‌تا، ۱۵۹/۴؛ امیر مالکی، ۱۴۲۶، ۱۱۱/۴).

البته، در کتاب المدونة الكبرى، جز عبارت: « مِنْ النَّاسِ مَنْ لَا يَسْأَلُ عَنْهُ وَلَا يُطَلَّبُ فِيهِ تَرْكِهٌ لِعَدَالَتِهِمْ عِنْدَ الْقَاضِي » (مالک، ۱۴۱۵، ۵۷/۴) سخنی به صراحت در تجویز رویکرد شیاع، برای کشف عدالت، مشهود نیست. برخی از فقهاء مذهب مالکی، با الحاق ترکیب اضافی: « عند الناس »، به ذیل جمله‌ی مذکور، به اصطیاد اعتبار شهرت و شیاع از جمله‌ی مذکور، برای کشف عدالت، مبادرت می‌ورزند و جمله‌ی بیان شده‌ی فوق را با اندکی تفاوت، به صورت: « مِنْ النَّاسِ مَنْ لَا يَسْأَلُ عَنْهُ وَلَا يُطَلَّبُ مِنْهُ تَرْكِهٌ لِعَدَالَتِهِ عِنْدَ النَّاسِ »، از مالک بن انس، امام مذهب فقهی مالکی، نقل می‌کنند (صقلی، ۱۴۳۴، ۷۴۰/۱۵؛ علیش، ۱۴۰۹، ۳۶۰/۸، ۴۰۸).

هرچند، چنین مشهور است که فقه شافعی، شیاع را از رویکردهای کشف عدالت نمی‌داند (رافعی، ۱۴۱۷، ۵۰۸/۱۲)، با این وصف، عباراتی در برخی از کتب فقیهان شافعی دیده می‌شود که بر پذیرش شهرت، استفاضه و شیاع برای کشف عدالت، دلالت دارد؛ از این رو، به نظر می‌رسد: در ادبیات فقه شافعی، رویکرد کشف عدالت، با استفاضه و شیاع، امری اختلافی است؛ چه اینکه برابر برخی فقهاء شافعی که به عدم امکان کشف عدالت به استناد شیاع و استفاضه، تصریح می‌دارند، شمار دیگری از فقیهان شافعی، از کفایت معروف بودن به عدالت، برای کشف عدالت سخن می‌گویند و از تجویز کشف عدالت با توسل به استفاضه و تسامع، گزارش می‌دهند و استفاضه و شیاع را از رویکردهای کشف عدالت، به شمار می‌آورند (رویانی، ۱۴۳۰، ۱۷۴/۱۱؛ رافعی، ۱۴۱۷، ۵۰۸/۱۲، ۵۱۰؛ نُووی، ۱۴۱۲، ۱۷۱/۱۱؛ أنصاری، بی تا الف، ۳۱۴/۴؛ بی تا ب، ۲۵۱/۵؛ عبادی، بی تا، ۲۵۱/۵؛ رملی، ۱۴۰۴، ۲۶۶/۸) و رفع اشکال تسلسل حاصل از اعتبار علم شخصی قاضی برای کشف عدالت - که در فقه شافعی، امری اجماعی است - به کشف عدالت حاصل از استفاضه و شیاع، وابسته می‌دانند (ابن صلاح، ۱۴۳۲، ۳۷۲/۴-۳۷۳).

اگرچه در بررسی اولیه ادبیات مکتوب فقه حنبلی، چنین به نظر می‌رسد: در فقه حنبلی، شیاع و استفاضه، در شمار رویکردهای کشف عدالت، مشهود و مرسوم نیست، ولی امعان نظر در میراث مکتوب فقه حنابله، عباراتی در برخی از کتب فقهاء حنبلی، نمایان می‌سازد که بر اعتبار رویکرد شیاع و استفاضه برای کشف عدالت، اشعار و دلالت دارند؛ مانند این سخن: شهودی که مشهور و معروف به این هستند که شهادت آنان نزد مردم پذیرفته است و مردم نیز بدین جهت، از تعدیل آنان، بی نیازی می‌جویند، قاضی نیز به تزکیه و کشف احوال آنان نیازمند نیست؛ چه اینکه مردم با پذیرش شهادت آن شهود، آنان را به عدالت معرفی می‌کنند؛ خلاف دیگر شهودی که آنان را واجد چنین وصفی نمی‌بینند (مقدسی، ۱۴۱۵، ۴۹۲/۲۸).

افزون بر عبارات مذکور، برخی از فقیهان حنبلی، به صراحت، بیان می‌دارند: تعدیل و کشف عدالت به استناد استفاضه، پذیرفته است و اعتراف می‌دارند: شیاع و استفاضه یکی از رویکردهای کشف عدالت

در فقه حنبلی است؛ چه اینکه نوعاً و غالباً، هم تفحص و سؤال برای کشف عدالت، و هم شهادت بینه، به عادل بودن فردی، به استفاضه مستند است و بلکه اصلاً، گریزی از جواز رویکرد کشف عدالت با استناد به استفاضه وجود ندارد؛ زیرا امروزه، از عدالت کسانی همانند: احمد حنبل، شافعی، ابوحنیفه و مالک، سخن می‌رود که اکنون، فرض معاشرت با آنان منتفی است و بدون مصاحبت با آنان و تنها و تنها، به استناد استفاضه است که به عدالت، توصیف می‌شوند (ابن عثیمین، ۱۴۲۲، ۳۴۶/۱۵).

نتیجه‌گیری

ادبیات مکتوب مذاهب فقهی اهل سنت، علم، بینه، شهادت عدل واحد، حسن ظاهر، اقرار مشهود^۲ علیه و شیاع را عمده‌ترین رویکردهای کشف عدالت گزارش می‌دهد که از دیرباز، فقیهان اهل سنت در کتب فقهی خود، آن‌ها را مورد نقض و ابرام قرار قرار داده‌اند؛ نسبت به شماری از آن‌ها، به اجماع و عدم اختلاف گرویده‌اند و در خصوص شماری دیگر، به اختلاف برخاسته‌اند، به تفاوت سخن رانده‌اند و خود را از یکدیگر، متمایز ساخته‌اند؛ علم و بینه، رویکردهای اجماعی، اتفاقی در تمام مذاهب فقهی اهل سنت است و درباره رویکرد شیاع نیز ادبیات فقه اهل سنت، اختلافی میان فقیهان اهل سنت، گزارش نمی‌دهد. نسبت به دیگر رویکردهای کشف عدالت، نه تنها بین مذاهب فقهی اهل سنت اختلاف، مشهود است، بلکه ادبیات مکتوب فقه اهل سنت، از اختلاف میان پیروان یک مذهب فقهی نیز گزارش می‌دهد؛ شهادت عدل واحد، حسن ظاهر و اقرار مشهود^۲ علیه، رویکردهای اختلافی میان مذاهب فقهی اهل سنت هستند.

اگرچه در ادبیات فقه اهل سنت، چنین گزارش می‌شود: فقه حنفی و حنبلی، حسن ظاهر را از رویکردهای کشف عدالت می‌دانند و فقه مالکی و شافعی، عدم کفایت و اعتبار رویکرد حسن ظاهر برای کشف عدالت، اجماعی می‌شمارند، اما کتب فقهی هر یک از مذاهب مذکور، درباره این رویکردها، وقوع اختلاف نظر و وجود گرایش دوگانه را بین خود فقیهان پیرو هر یک از این مذاهب، گزارش می‌دهد؛ این واقعیت، عیناً، درباره رویکردهای: شهادت عدل واحد و اقرار مشهود^۲ علیه نیز مشهود است.

با لحاظ مطالب مذکور فوق، تطبیق و مقارنه‌ی سخنان و آراء فقیهان اهل سنت درباره‌ی رویکردهای کشف عدالت، در کتب مذاهب فقهی چهارگانه‌ی اهل سنت، از این واقعیت، حکایت دارد: هرچند اختلاف میان فقهاء مذاهب چهارگانه‌ی اهل سنت، درباره‌ی برخی از رویکردهای کشف عدالت، مشهود است، با این وصف، مذاهب فقه اهل سنت، در خصوص رویکردهای کشف عدالت، دارای همگرایی هستند.

کتابشناسی

۱. ابن ابی تغلب، عبد القادر بن عمر، (۱۴۰۳ ق)، نیل المآرب، کویت، مكتبة الفلاح.
۲. ابن ابی العز، علی بن علی، (۱۴۲۴ ق)، التنبيه، ناشرون، مكتبة الرشد.
۳. ابن بزیه، عبد العزيز بن إبراهيم، (۱۴۳۱ ق)، روضة المستبين، بيروت، دار الحزم.
۴. ابن تیمیه، عبد السلام بن عبد الله، (۱۴۰۴ ق)، المحرر، رياض، مكتبة المعارف.
۵. ابن جَلَّاب، عبيد الله بن حسين، (۱۴۲۸ ق)، التفریع، بيروت، دار الكتب العلمية، بيروت.
۶. ابن حجر، أحمد بن محمد، (۱۳۵۷ ق)، تحفة المحتاج، قاهره، المكتبة التجارية مصطفى محمد.
۷. ابن رشد، محمد بن احمد، (۱۴۰۸ ق)، البيان و التحصيل، بيروت، دار الغرب الإسلامي.
۸. ابن شاس، عبد الله بن نجم، (۱۴۲۳ ق)، عقد الجواهر الثمينة، بيروت، دار الغرب الإسلامي.
۹. ابن صلاح، عثمان بن عبد الرحمن، (۱۴۳۲ ق)، شرح مشكل الوسيط، رياض، دار كنوز إشبيليا.
۱۰. ابن ضويان، ابراهيم بن محمد، (۱۴۰۹ ق)، منار السبيل، بيروت، المكتب الإسلامي.
۱۱. ابن عرفه، محمد بن محمد، (۱۴۳۵ ق)، المختصر الفقهي، بی جا، مؤسسة خلف أحمد الخبتور للأعمال الخيرية.
۱۲. ابن عابدين، محمد امين بن عمر، (۱۴۱۲ ق)، رد المحتار على الدر المختار، بيروت، دار الفكر.
۱۳. ابن عابدين، محمد امين بن عمر، (بی تا)، منحة الخالق، بيروت، دار الكتاب الإسلامي.
۱۴. ابن عثيمين، محمد بن صالح، (۱۴۲۲ ق)، الشرح الممتع، بی جا، دار ابن الجوزي.
۱۵. ابن قدامة، عبدالله بن احمد، (۱۴۱۴ ق)، الكافي، بيروت، دار الكتب العلمية.
۱۶. ابن قدامة، عبدالله بن احمد، (۱۳۸۸ ق)، المغني، قاهره، مكتبة القاهرة.
۱۷. ابن مازة، محمود بن احمد، (۱۴۲۴ ق)، المحيط البرهاني، بيروت، دار الكتب العلمية.
۱۸. ابن مفلح، ابراهيم بن محمد، (۱۴۱۸ ق)، المبدع، بيروت، دار الكتب العلمية.
۱۹. ابن مفلح، محمد بن مفلح، ۱۴۲۴ ق، الفروع، بيروت، مؤسسة الرسالة.
۲۰. ابن منظور، محمد بن مكرم، (۱۴۱۴ ق)، لسان العرب، بيروت، دار الفكر.
۲۱. ابن مودود، عبدالله بن محمود، (۱۳۵۶ ق)، الاختيار لتعليل المختار، قاهره، مطبعة الحلبي.
۲۲. ابن مودود، عبدالله بن محمود، (۱۳۵۹ ق)، المختار للفتوي، قاهره، مطبعة الحلبي.
۲۳. ابن نجار، محمد بن احمد، (۱۴۱۹ ق)، منتهى الإرادات، بيروت، مؤسسة الرسالة.
۲۴. ابن نجيم، زين الدين بن ابراهيم، (بی تا)، البحر الرائق، بيروت، دار الكتاب الإسلامي.
۲۵. أبو یعلی، محمد بن حسين، ۱۴۰۵ ق، المسائل الفقهية، رياض، مكتبة المعارف.
۲۶. امير مالکی، محمد، (۱۴۲۶ ق)، ضوء الشموع، نواكشوط، دار يوسف بن تاشفين - مكتبة الإمام مالك.
۲۷. انصاری، زكريا بن محمد، (بی تا) الف، أسنى المطالب، بيروت، دار الكتاب الإسلامي.
۲۸. انصاری، زكريا بن محمد، (بی تا) ب، الغرر البهية، بی جا، المطبعة الميمنية.
۲۹. انصاری، زكريا بن محمد، (۱۴۱۴ ق)، فتح الوهاب، بيروت، دار الفكر.
۳۰. بابر تي، محمد بن محمد، (بی تا)، العناية، بيروت، دار الفكر.
۳۱. بُجَيْرَمِي، سليمان بن محمد، (۱۳۶۹ ق)، التجريد، قاهره، مطبعة الحلبي.
۳۲. بغوی، حسين بن مسعود، (۱۴۱۸ ق)، التهذيب، بيروت، دار الكتب العلمية.

۳۳. بکری، عثمان بن محمد شطا، (۱۴۱۸ ق)، *إعانة الطالبین*، بیروت، دار الفكر.
۳۴. بلقینی، عمر بن رسلان، (۱۴۳۳ ق)، *التدريب*، ریاض، دار القبلتین.
۳۵. بنانی، محمد بن حسن، (۱۴۲۲ ق)، *الفتح الباری*، بیروت، دار الکتب العلمیة.
۳۶. بهوتی، منصور بن یونس، (۱۴۱۴ ق)، *دقائق أولى النهی*، بیروت، عالم الکتب.
۳۷. بهوتی، منصور بن یونس، (بی‌تا)، *کشاف القناع*، بیروت، دار الکتب العلمیة.
۳۸. تنوخی، منجی بن عثمان، (۱۴۲۴ ق)، *الممتع*، مکه مکرمه، مکتبة الأسدي.
۳۹. جصاص، احمد بن علی، (۱۴۳۱ ق)، *شرح مختصر الطحاوی*، بیروت، دار البشائر الإسلامية - دار السراج.
۴۰. جندی، خلیل بن إسحاق، (۱۴۲۹ ق)، *التوضیح*، قاهره، مرکز نجیبویه للمخطوطات و خدمة التراث.
۴۱. جوینی، عبد الملك بن عبدالله، (۱۴۲۸ ق)، *نهاية المطلب*، جدّه، دار المنهاج.
۴۲. حجاوی، موسی بن احمد، (بی‌تا، *الإقناع*)، بیروت، دار المعرفة.
۴۳. حدادی، ابو بکر بن علی، (۱۳۲۲ ق)، *الجوهرة النيرة*، قاهره، المطبعة الخيرية.
۴۴. خلوتی، عبد الرحمن بن عبدالله، (۱۴۲۳ ق)، *کشف المخدرات*، بیروت، دار البشائر الإسلامية.
۴۵. درذیر، احمد، (بی‌تا)، *الشرح الكبير*، بیروت، دار الفكر.
۴۶. دسوقی، محمد بن احمد، (بی‌تا)، *حاشية الدسوقي على الشرح الكبير*، بیروت، دار الاحیاء الکتب العربیة.
۴۷. دَمیری، بهرام بن عبدالله، (۱۴۲۹ ق)، *الشامل*، قاهره، مرکز نجیبویه للمخطوطات و خدمة التراث.
۴۸. دَمیری، محمد بن موسی، (۱۴۲۵ ق)، *النجم الوهاج*، جدّه، دار المنهاج.
۴۹. رافعی، عبد الکریم بن محمد، (۱۴۱۷ ق)، *الشرح الكبير*، بیروت، دار الکتب العلمیة.
۵۰. رحبانی، مصطفی بن سعد، (۱۴۱۵ ق)، *مطالب أولى النهی*، بیروت، المکتب الإسلامي.
۵۱. رُعینی، محمد بن محمد، (۱۴۱۲ ق)، *مواهب الجلیل*، بیروت، دار الفكر.
۵۲. رملی، محمد بن احمد، (۱۴۰۴ ق)، *نهاية المحتاج*، بیروت، دار الفكر.
۵۳. رویانی، عبد الواحد بن اسماعیل، (۱۴۳۰ ق)، *بحر المذهب*، بیروت، دار الکتب العلمیة.
۵۴. زبیدی، سید محمد مرتضی، (۱۴۱۴ ق)، *تاج العروس*، بیروت، دار الفكر.
۵۵. زُرْقانی، عبد الباقي بن یوسف، (۱۴۲۲ ق)، *شرح الزُّرقاني على مختصر الخلیل*، بیروت، دار الکتب العلمیة.
۵۶. زرکشی، محمد بن عبدالله، (۱۴۱۳ ق)، *شرح الزرکشي على مختصر الخرقی*، بی‌جا، دار العبیکان.
۵۷. زروق، احمد بن احمد، (۱۴۲۷ ق)، *شرح زروق على متن الرسالة*، بیروت، دار الکتب العلمیة.
۵۸. زَیْلَعی، عثمان بن علی، (۱۳۱۳ ق)، *تبیین الحقائق*، قاهره، المطبعة الأمیریة.
۵۹. سرخسی، محمد بن احمد، (۱۴۱۴ ق)، *المبسوط*، بیروت، دار المعرفة.
۶۰. سَعْدی، علی بن حسین، (۱۴۰۴ ق)، *التنف*، عمان - بیروت، دار الفرقان - مؤسسة الرسالة.
۶۱. سمرقندی، محمد بن احمد، (۱۴۱۴ ق)، *تحفة الفقهاء*، بیروت، دار الکتب العلمیة.
۶۲. شافعی، محمد بن ادريس، (۱۴۱۰ ق)، *الأُمّ*، بیروت، دار المعرفة.
۶۳. شربینی، محمد بن احمد، (بی‌تا)، *حاشية الشربيني على الغرر البهية*، بی‌جا، المطبعة المیمنیة.
۶۴. شَلْبِي، احمد بن محمد، (۱۳۱۳ ق)، *حاشية السَّلْبِي*، قاهره، المطبعة الأمیریة.
۶۵. شیبانی، محمد بن حسن، (۱۴۰۶ ق)، *الجامع الصغير*، بیروت، عالم الکتب.

۶۶. شیخی زاده، عبد الرحمن بن محمد، (بی تا)، **مجمع الأنهر**، بیروت، دار إحياء التراث العربي.
۶۷. شیرازی، ابراهیم بن علی، بی تا، **المهذب**، بیروت، دار الکتب العلمية.
۶۸. صاوی، احمد بن محمد، (بی تا)، **بلغة السالك**، بیروت، دار المعارف.
۶۹. صقلی، محمد بن عبدالله، (۱۴۳۴ ق)، **الجامع**، مکه مکرمه، معهد البحوث العلمية و إحياء التراث الإسلامي - جامعة أم القرى.
۷۰. عبادی، احمد بن قاسم، (بی تا)، **حاشية العبادي على الفرر البهية**، بی جا، المطبعة الميمنية.
۷۱. عدوی، علی بن احمد، (بی تا)، **حاشية العدوي على شرح مختصر خليل**، بیروت، دار الفكر.
۷۲. علیش، محمد بن احمد، (۱۴۰۹ ق)، **منح الجليل**، بیروت، دار الفكر.
۷۳. عمرانی، یحیی بن سالم، (۱۴۲۱ ق)، **البيان**، جدّه، دار المنهاج.
۷۴. عینی، محمود بن احمد، (۱۴۲۰ ق)، **البنایة**، بیروت، دار الکتب العلمية.
۷۵. غزالی، محمد بن محمد، (۱۴۱۷ ق)، **الوسيط**، قاهره، دار السلام.
۷۶. قاضی، عبد الوهاب بن علی، (۱۴۲۰ ق)، **الإشراف**، بیروت، دار الحزم.
۷۷. قاضی، عبد الوهاب بن علی، (۱۴۲۵ ق)، **التلقين**، بیروت، دار الکتب العلمية.
۷۸. قاضی، عبد الوهاب بن علی، (۱۴۳۰ ق)، **عيون المسائل**، بیروت، دار الحزم.
۷۹. قاضی، عبد الوهاب بن علی، (بی تا)، **المعونة**، مکه مکرمه، المكتبة التجارية مصطفى أحمد الباز.
۸۰. قدوری، احمد بن محمد، (۱۴۲۷ ق)، **التجريد**، قاهره، دار السلام.
۸۱. قرافی، احمد بن ادريس، (۱۴۱۶ ق)، **الذخيرة**، بیروت، دار الغرب الاسلامي.
۸۲. قرطبی، یوسف بن عبدالله، (۱۳۹۸ ق)، **كتاب الكافي**، ریاض، مكتبة الرياض الحديثة.
۸۳. قلیوبی، احمد سلامه، (۱۴۱۵ ق)، **حاشية القليوبي على شرح المنهاج**، بیروت، دار الفكر.
۸۴. کاسانی، ابوبکر بن مسعود، (۱۴۰۶ ق)، **بدائع الصنائع**، بیروت، دار الکتب العلمية.
۸۵. کشناوی، ابوبکر بن حسن، (بی تا)، **أسهل المدارک**، بیروت، دار الفكر.
۸۶. لخمی، علی بن محمد، (۱۴۳۲ ق)، **التبصرة**، قطر، وزارة الأوقاف والشؤون الإسلامية.
۸۷. مالک، مالک بن أنس، (۱۴۱۵ ق)، **المدونة الكبرى**، بیروت، دار الکتب العلمية.
۸۸. ماوردی، علی بن محمد، (۱۴۱۹ ق)، **الحاوي الكبير**، بیروت، دار الکتب العلمية.
۸۹. مرداوی، علی بن سلیمان، (بی تا)، **الإنصاف**، بیروت، دار إحياء التراث العربي.
۹۰. مرداوی، علی بن سلیمان، (۱۴۲۴ ق)، **تصحیح الفروع**، بیروت، مؤسسة الرسالة.
۹۱. مرغینانی، علی بن ابی بکر، (بی تا)، **الهداية**، بیروت، دار احياء التراث العربي.
۹۲. مزنی، اسماعیل بن یحیی، (۱۴۱۰ ق)، **مختصر المزني**، بیروت، دار المعرفة.
۹۳. مقدسی، عبد الرحمن بن محمد، (۱۴۱۵ ق)، **الشرح الكبير**، قاهره، هجر.
۹۴. ملا خسرو، محمد بن فرامرز، (بی تا)، **درر الحکام**، بیروت، دار إحياء الکتب العربية.
۹۵. منهاجی، محمد بن احمد، (۱۴۱۷ ق)، **جواهر العقود**، بیروت، دار الکتب العلمية.
۹۶. موق، محمد بن یوسف، (۱۴۱۶ ق)، **التاج و الإكليل**، بیروت، دار الکتب العلمية.
۹۷. میدانی، عبد الغنی بن طالب، (بی تا)، **اللباب**، بیروت، المكتبة العلمية.

۹۸. نُوَوِی، یحیی بن شرف، (۱۴۱۲ ق)، *روضة الطالبین*، بیروت - دمشق - عمان، المكتب الإسلامي.
۹۹. نُوَوِی، یحیی بن شرف، (بی تا)، *المجموع*، بیروت، دار الفكر.